

چگونگی از مریض پرستاری میکنند

مریض گفت این اشخاص برای من دلسوزی نمیکنند بلکه برای اینکه برخ من بکشند که مرا دوست دارند و برای خود نمایی و شهرت این هیاهو را بر پا کرده اند امروز غمخوار واقعی من فقط آن چند نفری هستند که در آن گوشه نشسته و گریه میکنند و بد بختانه اراده و توانایی آنها هم بانداره ای نیست که این جهال و وحوش را آرام کنند .

راستی از آن غوغا منمهم سرسام شدم برفیقم اشاره کرده پس از دلداری و غمخواری برخاسته و رفقیتم . رفیقم گفت این عده غوغاگر همه خویشان و فرزندان این مریض هستند برای اینکه خود را نزد این مریض عزیز کنند و بشمایند که پرستار و غمخوار او هستند اینطور باهم مجادله میکنند و نسبت بهم هتاک می نمایند .

ولی در حقیقت هیچک دلسوز و دوستدار مریض نیستند بلکه همه خود خواه و شهرت طلب هستند گفتیم شکر میکنم که در محیط مسا اگر هر عیبی هست دیگر این عیب عجیب و بزرگ وجود ندارد .

خنده تسخر آمیزی کرد و گفت عجب بازم از خودت تعریف میکنی اینجا اگر بعضی از خانواده ها گرفتار این بدبختی هستند در دیار شما جامعه و ملت شما دچار این بلا هستند گفتیم دلیل بیابورید

گفت خوب گوش کن و فکر کن و بعد تصدیق نما گفتیم بگو

گفت روز بیش ثابت شد که بواسطه ریاست مردگان بر زندگان محیط هما و وضع اجتماعی شما بدتر از ما است پس جامعه شما آشفته تر از این خانواده هست . گفتیم بنظرم صحیح میاید .

گفت پس جامعه خود را بمنزله این مریض تصور کن . اینهمه سر و صداهای عجیب و گوناگون که از هر گوشه بلند شده است مانند صداهای همین پرستاران دروغین است . آنهمه انجمن و تشکیلات بیپوده که در هر گوشه و کناری تشکیل شده

است و آنهمه سینه‌ها بیکه برای اصلاح وضع خراب جامعه سپر شده است و آنهمه سخنرانیهایی که گاه و بیگاه از چپ و راست میشوند نه برای مداوای جامعه مریض شما است بلکه همه برای شهرت و خود نمایی و برای رسیدن به مقام و مرتبه است . آن مشتیهایی که اشخاص بدهان یکدیگر میزنند نه

برای رد پیشنهاد بد و با دلسوزی بیجا دوباره مریض است بلکه برای اینست که یکدیگر را از بین ببرند و مقام و مال و مکتب یکدیگر را تصاحب کنند فکر کردم و گفتیم حقیقتاً عجب تشابه و تصادف بجا و نیکویی .

اشخاصی امروز داریم که در حال تعبیر و حسرت بوضع خراب ملت خود مینگرند و افسوس میخورند و میخواهند کاری

ما بجز ارض اسرائیل خاله ای نداریم

لندن - در جلسه ای که اتحادیه صیونیستی بریتانیا و ایرلند تشکیل داده بود ، « راولد » یکی از پیشوایان شرقی و رئیس انجمن صیونیست استرالیا و « موریس ساموئل » نویسنده امریکایی هر يك سخنرانیهایی کردند . « راولد » در باره وضعیت دلخراش یهودیان اروپا سخن راند و گفت که « ماهه بی خانمانیم و خانه ای جز ارض اسرائیل نداریم . » سپس راجع به اسرائیلیهای آرژانتین سخن گفت و اضافه کرد که « در آرژانتین آویختن عکس یهودیان صیونیست بدیوار خانه ها ممنوع است . همچنین اسرائیلیها حق ندارند که مجامع صیونیستی تشکیل دهند . »

انجمن صیونیست آمریکاناری (۴۰۰۰۰۰) عضو میباشد انجمن صیونیست آمریکا یکی از بزرگترین انجمنهای صیونیست دنیاست و دارای چهار صد هزار نفر عضو میباشد . و امروزه (۷۰۰) نفر در حالوتص « آمریکایی در ارض اسرائیل مشغول کار میباشد و در آتی نیز هزاران « حلوتص » دیگر برای کار بارض اسرائیل مهاجرت خواهند کرد . گذشته از اینها انجمن صیونیست آمریکا بزرگترین رل سیاسی را در باره اسرائیل بازی میکند .



فلد مارشال الکساندر از تیپ یهودی دیدن کرد

فلد مارشال الکساندر فرمانده کل نیروهای متفقین در مدیترانه اخیراً از تیپ یهودی در (تارویو) در نزدیکی (استریا) دیدن کرد .

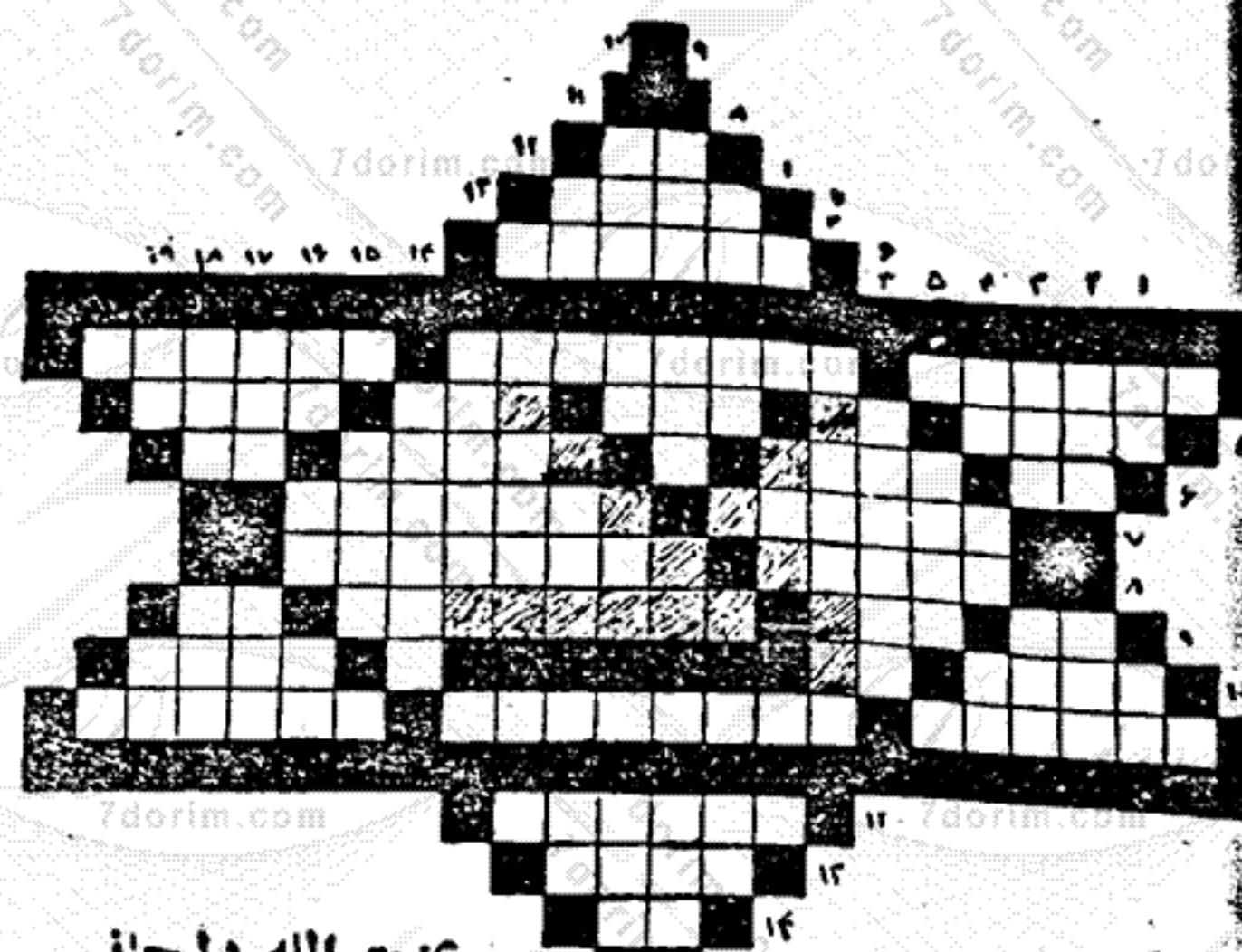
اظهار تلافی از مرگ « کولومب »

بناسبت در گذشت الیاهو گولومب آقای پرفسور وایزمن تلگرافاً و آقای بن گورین بوسیله نامه ای که بعنوان آقای شرتوک رئیس قسمت امور خارجه سوختوت هیوودیت فرستاده اند مراتب تأثر و تاسف خود را از این ضایعه اسفناک اراز داشته و بابشان تسلیت گفته اند .

از درگذشت مرحوم یعزقل نظریان بسیار متأسفیم و بدین وسیله ببازماندگان آن شادروان مخصوصاً برادران نظریان و فامیل بروخیم تسلیت میگوییم .

کنند و چاره اندیشند ولی همان مردم جاهل و نادان نمیگذارند سپس گفتیم آیا راه چاره هست ؟ گفت البته هست اگر آن جهال ببندند . ولی پس از دیدن مناظر دیگر یکمرتبه برایت خواهم گفت .

راه . ا پیش گرفتیم و برای تماشای پرده های دیگری عازم شدیم .



روح کنده : عزت الله دلچانی

۱- انسی - ۲- کلبم الله - ۳- یکی از نبی های بود ۴- از آن خاکینه میسازند - کشوریت در اروپا - میوه است که نوع فلسطین آن معروف است - حکومت نشین استان نهم - قصبه است در فارس - نوعی از کلاه است - والده ۶- نپیشود - کشته است - جان - زیاد نیست ۷- عید باستان ایرانیان - کوهستانی ۸- قابله - بزرگترین فیلسوف مصر حاضر ۹- صنم - نه (بهری) - با اضافه کردن الف با آخرش مرض است مہلک - زهر ۱۰- مشتاق - یکی از اسراف حضرت یعقوب ۱۱- کسیکه از طرف پروردگار مبعوث میشود - یکی از پادشاهان ایران که یکی از دختران یهود را ملکه ایران نمود - هکنی است ۱۲- یکی از شعرا ی بزرگ یهود ۱۳- سنک باره ۱۴ - فلزی است .

عمودی - ۱ - ز آب و گل پرور است آن .... که نهد دهقان - خون دل شیرین است آن ... که دهد رزین ۲ - از نانه آهو بگیرند - ستان ۳ - محبت - دسته ۴ - رفوزه - مرطوب - یکی از اجزاء صورت - ۵ - نیستی ۶ - کسی که در مسابقه رتبه اول را حائز میشود - ۷ - آنچه بخود روا نینداری بدیگران نیز .... مدار ۸ - اول شخص جمع - معشوقه بلبل - یکی از اعداد ۹ - در رک جاریست - گنگ - درد ۱۰ - تومی توپ - راز - نثر ۱۱ - گفت چشم تنک دنیا دار را - یا قناعت پر کند ... خاک کور - قصبه است در حوالی تهران - در تابستان مردم بآن احتیاج زیادی دارند ۱۲ - فلزی است ۱۳ - زشتی ۱۴ - یکی از شیمی دانهای بزرگ فرانسه ۱۵ - لغت قدیم ستوان ۱۶ - پایتخت ایتالیا - رودی است در فرانسه - دست (بهری) ۱۷ - درخت انگور - جدا ۱۸ - گام - سوم درهم ریخته ۱۹ - مخفف اگر - هنر به دو نفر از اشخاصیکه این جدول را صحیح حل نمایند بعکم قرعه ۴ قسمت از این کتاب برای آنها فرستاده خواهد شد . جواب تا ۱۵ شهریور قبول است

جوابهای خصوصی

دانشمند معترم آقای دکتر خوش لسان - از دریافت مقاله پر معنی جنابعالی تحت عنوان « راه سعادت » که نمونه ای از نبوغ فکری آن فاضل ارجمند بوده بسیار سپاسگذاریم چون مطالب آن بسیار عریق و کلمات و جملاتش بسیار مترادف بود که درک معنی آن آسانی برای همه کس میسر نیست . لذا از درج آن خودداری و تمنا میکنیم از این قبیل مقالات باقلم و بیان ساده تری که مناسب فهم عامه باشد ارسال فرمائید و کارکنان این کتاب را همیشه سپاسگذار فرمائید .

آقای صیون کرمانی زاده - کرمانشاه : از ابراز احساسات گرم شما و علاقه مندی شما نسبت به امور ملی بسیار متشکریم سرودهای ملی که سروده اید نمونه ای از ذوق سرشار شما و مایه خوشوقتی ماست ولی چون دارای نواقص ادبی است و بامیچ يك از مطالب صفحات این کتاب تطبیق نمیکند لذا از چاپ آن خود داری شد . امیدواریم مایوس نشده و بامای مکاتبه نماید که بعدها الوجود شما تکمیل بیشتری باین کتاب بشود .

آنگهی

عده ای که به معرفت لامار رشک میسرند بمنظور اخاذی به ما مراجعه میکنند و از ما پول میخواستند چون ما بهیچیک از این افراد اخاذ دیناری نمیدهیم باین جهت بر ضد لامار انتشارات نادرستی میدهند . تمام مردم تهران و شهرستانها که پیوسته لامار مینوشند میدانند این افتراء ها چقدر بی اساس است . لامار را عده ای از پزشک های داخلی و خارجی تجزیه کرده و پس از اطمینان باین که آب پرتقال خالص و طبیعی است از برای بیماران مخصوصاً بچه ها توصیه میکنند



نشانی:  
خیابان چریل  
کوچه گل کار شماره ۷

بها ۷ ریال



گردآورنده:  
مهندس بوستانی  
حبیب الله لاری

قسمت ۶

۳۱۶

«یکصد ریال جایزه»

برای هر کس که از این کتاب که منتشر میشود یکصد ریال جایزه تعیین شده است. این کتاب دارای نمره ای خواهد بود و بین اموات قرعه کشی خواهد شد پس این صلوات را نگاهدارید و بخت خود را با ما مبارزید. امید یکصد ریال نصیب شما گردد.

در نهمین جایزه قسمت سوم این کتاب دارند. همواره ۲۷۵ ریال دارد که با ارائه قسمت سوم این کتاب مبلغ یکصد ریال نقد پرداخت می شود.

برنده این قسمت در قسمت هفتم اعلام میشود

نیرو کار میکن مگو چیست کار (✱) که سرمایه جاودانی است کار



یکی از روزنامه های مهم اروپا تحت عنوان:

سعدالت بشر چیست؟

مسأله ای طرح کرده بود. از میان هزاران پاسخی که با اداره این روزنامه رسیده بود برنده کسی بود که جواب داد سعادت بشر در

(((کار)))

است. بنابراین سرزمینی که کلیه افراد آن کار میکنند و زحمت میکنند خوشبختی و عظمت بدست می آورند.

بنگاه نشریات «عم حی»  
مقادیر زیادی کتب درسی عبری وارد نموده است و بقیعت:

پسودت کامل هر جلد ۳۲ ریال  
«علم» جلد اول ۴۲  
«علم» دوم ۴۵

در دسترس علاقمندان میگذازد خواهشمند است از تهران و شهرستانها و جوهرا به نشانی تهران - بنگاه نشریات عم حی صندوق پستی شماره ۷۶ ارسال دارید تا هر چند جلد که خواسته باشید فوراً فرستاده شود

موزع لازم است

برای بخش و توزیع و فروش کتاب عالم یهود یهودیان ساکن بایست ۱۰ نفر موزع یهودی لازم است داوطلبان میتوانند به چاپخانه بوستانی واقع در چهار راه یوسف آباد مراجعه نمایند

شرح عکس پشت جلد

تمثال مجسمه حضرت موسی (ع) که بدست میکلائیل نقاش و مجسمه ساز معروف ایتالیایی ساخته شده و در موزه ایتالیا میباشد کپی آن را دیگران ساخته و یکی در موزه لوور پاریس میباشد معروف است که میکلائیل چنان از هنر و کار خود خوشحال و مجنون گردید که وقتی مجسمه با تمام رسید فریاد زده و گفت «موسی هر چه خواستی تو دادم پس چرا حرف نمیزی؟» و چون جوابی نشنید عصبانی شده و قلم مجسمه سازی خود را بطرف مجسمه پرتاب نمود بطوریکه قسمتی از آن پریده و خراب گردید و بعداً آنرا دیگران ترمیم نمودند.



نمایشی از لذت زندگی

و شوق کار در سرزمین

آباد و آزاد

ارص ایسرائیل

برندگان جوایز معمای میثنا -

از کلیه جوانهاییکه تا آخر تیر ماه رسیده است ۱۶ نفر برنده زیر صیغ حل نموده اند. دوشیزه انور البلوک هیر نظر

آقایان: میور شلومیل - الیاس حاجی موسی دانیال - حبیب الله اختر - هارون کهن - صون داود لاری - یعقوب لاری زاده - آشرین لوی - عزت الله ابراهیم زاده - عنایت الله ملامد - یهودا مسجد - حبیب الله یزدی - مهدی لاری - جلال نوبندگانی - فرج الله سعیدی - رحیم حکیم بین شرکت کنندگان قرعه کشی بعمل آمد آقای میور شلومیل از شیراز و آقای عزت الله ابراهیم زاده برنده شناخته شده و هر یک ۴ قسمت از این کتاب داده خواهد شد

متمنی است آقای ابراهیم زاده برای دریافت آن آدرس کامل خود را بدهند تا برای ایشان فرستاده شود

ایسرائلهای حساس کرمانشاه

عالم یهود برای افراد روشن فکر و باذوق منتشر میشود شما که احساسات ملیتان قوی است و این صفت در همه جا معروف و مشهورید با خرید یا مشترک شدن عالم یهود از مغازه فرشته عشق و علاقه خودتان را ثابت گردانید.

ایسرائلهای شهر ستانها

اگر میخواهید قسمتهای این کتاب را مرتباً دریافت دارید تقاضای خود را باضافه وجه برای هر چند قسمت که میخواهید به نشانی: تهران خیابان پهلوی سواره شاه بنگاه کیتی ویانهران صندوق پستی شماره ۱۷۶ - بنگاه نشریات عم حی ارسال دارید.

شرکت سهامی چاپ



# یک گردش عبرت آور (چند ساعتی در بهشتیم)

که صدبار خرابتر از گذشته است ابداً توجهی نمیکنیم فکر نمیکنیم امروز ویرانی ما، پیریشانی ما بدبختی ما تیره روزی ما هزاران مرتبه بدتر و بیشتر از سابق است بجای اینکه با آوازی به یسوازی بهی همتی به تفاق ها و کینه های داخلی بهی ایمانی و بی وفائی هزاران پیر و جوان بعاقبت شوم و وخیم این ملت ستم دیده از دست عده جاه طلب و خود خواه بگیریم و فکر چاره کنیم؟

بجای اینکه امروز به اوضاع خراب داخله این قوم کهن سال بوضع ویرانی مدارس خود که دگزار مقدس هیئت آئینس است به کسالت روحی و اخلاقی یگانگی افراد اسرائیل بگیریم و راه علاج پیدا کنیم، باید جراً و بدون تفکر در کنیساها جمع شده و برای لیست قرن پیش زله کنیم...

ناگهان صدای شاگرد شوهر که فریاد میزد «بهشتیه بهشتیه» مرا بخود آورد و دنباله انفکارم قطع شد. بخود گفتم بروم بهشتیه ببینم چه خبر است (بهشتیه نام محل قبرستان اسرائیل های تهران است) سوار اتوبوس شدم و در گوشه ای روی سندی خریدم. دیدم عده ای اطفال بسن ۸ الی ۱۲ سال سروپا برهنه و کتف ببدن نیمه هریان و اغلب با پیراهن های پاره پاره و با ادای کلمات زشت و رکیک نسبت به هم سوار شدند و دنبال آنها عده ای زن با تلفظ شرم آور و فریادهای گوش خراش و لباس پاره و کتف نیز سوار شدند و چند نفری هم جوان مؤدب و پاکیزه آمدند. بالا و با حال مغموم و افسرده نشستند.

باز رشته فکر تازه ای بدستم آمد و گفتم معلوم است این عده همه از طبقه بیچارگان هستند و از دحامی که در خیابان است برای سوار اتوبوس شدن نشان میدهد که اکثر آنها از این طبقه هستند. پس چرا دیگران ما را مورد تمهت قرار میدهند و می گویند «یهودیان پولها را جمع کردند؟» اگر جمع کردند پس این عده سروپا برهنه نیمه هریان و گرسنه چیست؟ پس اینها بیچاره و فقیر از کجا آمده اند؟ پس از قدری تفکر بیامدم آمد که چند نفری متول غافل و از همه جانی خبر که از راه خودخواهی و جاه طلبی بلند پروازیهای نموده و خواسته اند اهمیت خود را به رخ دیگران بکشند باعث شده اند دیگران که از داخله خراب ما بیخبرند تصور کنند که کلیه افراد یهود تروتمند هستند بیچاره ها خبر ندارند اگر روزی صد ها نفر از این ملت از گرسنگی و بیماری بمیرند، کسی را بر احوال آنها آنگهی لیست!

در این انفکار بودم که ماشین برای افتاد و صدای گاز اتوبوس و فریاد های شاگرد شوهر و قرقر بلیط فروش برای گرفتن کرایه و ناله و گریه چند زن که گویا بزیارت آرامگاه عزیزشان می رفتند و صدای زیر و بم دار اطفال و فریادهای

اول صبح روز نهم آب منجم مانند دیگران از خانه خارج هم و بنا بعبادت همه ساله برای گریه کردن یا آه کشیدن بست کنیسا یا قبرستان عازم شدم. متفکر بودم که برای چه باید گریه کرد آیا از گریه کردن دردهای ما درمان میشود؟ عده ای معتقد هستند که اگر در چنین روزی گریه کنند گناهانشان بخشیده میشود عده ای دیگر برای تسکین آلام و دردهای درونی خود میگیرند و عده ای دیگر بیاد خرابی خانه مقدس و انقراض سلطنت یهود و آوارگی ملت اسرائیل، بخود گفتم و اما اگر ما زمره پرست و کهنه پرست بخوانند حق دارند زیرا امروز خود را غمین و نالان میکنیم برای اینکه درد یاسه هزار سال پیش مملکت ما را ویران کردند و دسته دسته از ما را کشتند آیا اگر خراب نمی کردند یا نمی کشتند تا کنون اوضاع بهمان حال باقی بود یا آن اشخاص تا حال زنده بودند؟

بخود گفتم عجب مردم ساده و غافلی هستیم، ای گذشته ای که گذران بود افسرده و زار میشو. ولی بوضع امروز خود ملتیکه در جنگ بین المللی اخیر سنگین ترین تلفات معنوی و مادی را بر خود وارد دید و يك ثلث نفوس خود را از دست داد و مقدس ترین قربانیهای آزادی را تقدیم اجتماع نمود و برای پیروزی آزادیخواهان دنیا و ناپودی هیولای استبداد در شرق و غرب و شمال و جنوب در خشکی و آب در هوا و قعر دریاها بنبارزه پرداخت و جنگید و جان تقدیم کرد، اولاد تقدیم کرد، خون تقدیم کرد، ملت یهود بود.

ملت یهود میگوید: تاریخ را برای شهادت بر سر علم بجای پرچم در آورده و میگویم مسکه در فداکاری و مجاهدت در راه تمدن شری و ترقی عالم انسانی از دیگران عقبتر نبوده بلکه همواره دوش بدوش دیگران به پیش رفته ام و گداهای هم پیشوائی و رهبری را عهده دار بوده ام چرا در این عهدیکه بنام آزادی و برای تقسیم حصه هر مستحق سفره ما گسترده اند هنوز سهم من نامعلوم و در هر نقطه و دیاری مرا غیر و بیگانه تصور میکنند؟

ملت یهود میگوید: در فداکاری و وفاداری و تسلیم در مقابل قوانین و حفظ احترام نسبت بعقاید و رسوم دیگران و آمادگی برای اتعاد و یگانگی در هر مملکتی که بوده ام و هستم جوایای ملت ثانوی مانند خودم میباشم. تاریخ میگوید نیست زیرا فقط ملت یهود است که در وطن پرستی و وفاداری و نوع پروری و فداکاری از صفحات درخشان تاریخ را بنام خود دارا میباشد پس چرا حق مرا نمیدهند و هنوز من متروک و از تساوی حقوق محروم و از حقوق بشری برکنارم؟

ملت یهود میگوید: منتظر جواب هستم.....

ملت یهود میگوید: منتظر جواب هستم.....

ملت یهود میگوید: قومیکه مستقیم ترین شاه راه تمدن و ترقی را با بازو توانای مردان نیرومند خود باز کرد و با اجساد جوانان دراز خود آنها هموار نمود و بهترین تعالیم اخلاقی و دینی و فلسفی را برای هدایت هموعان خود با دادن هزاران قربانی تقدیر جامعه نمود و با خون اولادان خویش نهال آزادی و تمدن انسانی را آبیاری نمود و تنومند و قوی کرد. که امروز که افراد بشر برای حفظ آن محبوبترین فرزندان خود را تنه مینمایند ملت یهود بود!

ملت یهود میگوید: قومیکه بواسطه عقاید و نیات پاک خود و بعلمت داشتن قوانین مقدسه مذهبی و اخلاقی برای نجات جامعه از گمراهی در هر قرن بنوعی مورد سختترین مصائب و مظالم ملل سر پشته قرار گرفت و از دیاری بدیاری و از ملکی بملکی آوار و سرگردان بود و بواسطه یکتا پرستیدن دسته دسته آنها میسوزانند و شکم پاره میکنند و بدربیا میریختند و در صحرای سوزان بی آب و علف افریقا رها میکردند ملت یهود بود.

ملت یهود میگوید: گروهیکه مورد حمله هزاران جا و مستمر قرار گرفت برای نابودیش هزاران تصمیم گرفته شد و بر نیستیش هزاران طرح کردید و رشیدانه در مقابل

ملایمات هم نوعان خود سخت ایستادگی کرد و در برابر سزای های حوادث تاریخی و مصائب اجتماعی مانند گیاه خرم و سبزه سر خود را خم کرد و موحش ترین طوفانهای بنیان کن شورش های خونین را از خود گذراند، گروهیکه هزاران ملل مغرب و قهاریکه روزی بر دنیا سیادت داشته ولی امروز جز نام آنها باقی نیست در عقب سر خود نهاد و پیشرفت، گروهیکه گذشته از اینکه خنده ها، تیرنگها، ناجوانردیها، شورشها، جنگها و قیامهای خونین قویترین دشمنان در نابودیش تاثیر ننمود و هنوز پایدار است و نمرده است ملت یهود بود.

ملت یهود میگوید: ملتیکه از قرنهای پیش دوش بدوش برادران ایرانی خن و قایع خونین تاریخی را استقبال نمود و در راه عظمت ایران فتح بابل برای آزادی خود و برای پیروزی ملت ایران فداکارها نمود و برای وفاداری نسبت به ایرات و برادران ایرانی عزیز خود در اوائل سرازاطعات اسکندر مقدونی (یعنی مغلوب کننده دارای سوم آخرین پادشاه سلسله هخامنشی) پیچیده ملت یهود بود.

ملت یهود میگوید:

هیچ تردیدی نیست بر اینکه هر کس زنده هست دارای حقی است زیرا اگر حقی نداشته باشد مرده است. زنده بودن نه این است که کسی حرکت کند و راه برود و طلب غذا کند بلکه آن کسی زنده است که دانایش باندازه ای باشد که در جامعه عضو مفیدی بوده و توانایش بعدی باشد که برده و خدمتگذار دیگران نباشد و مورد استعمار و سوء استفاده عده ای منکبوت صفت واقع نشود. شخص یا اشخاصیکه خود را مسئول عهده داری و وظیفه یا وظایفی بدانند که بایستی در راه سعادت جامعه انجام دهند مستحق و قابل داشتن حق شناخته میشوند آنهایکه بنحو احسنتری ادای وظیفه نموده اند بطریق احسنتری حق خود را بدست میآورند.

طبق قواعد و قوانین طبیعی، در مقابل هر راجعی اجری است و در مقابل هر زحمتی مزدی هست. ولی گاهی مشاهده میشود که کسی یا گروهی پس از تحمل مصائب و رنجهای فراوان و پس از ادای وظایف طبیعی و اجتماعی خود بانتظار دریافت حق خود نشسته است ولی قرنهای میگذرد هنوز نوری از حق خویش در افق امید خود مشاهده نمینماید.

ملت یهود میگوید من از آن مللی هستم که با وجود داشتن سمت پیشوائی اجتماع از اولین روزهای شروع تمدن بشری حقم را پایمال نموده اند و قرنهای مرا در بدر و آواره کرده اند!...

ملت یهود میگوید از صد ها سال پیش در آزمانیکه فرزندان رشید آدم قربانی مطامع و استبداد مستبدین قهار و جبار میشدند و کفر و ظلم و جهالت سراسر جهان را فرا گرفته بود و دسته دسته مردم برای استقرار تاج و تخت یک نفر ظالم فدا میشدند. اولین ملتیکه در دنیا نهضت آزادیخواهی را برپا کرد قوم یهود بود!

ملت یهود میگوید: گروهیکه در راه آزادی نوع بشر و هدایت جامعه به شاهراه تمدن از خون عزیز ترین و رشیدترین فرزندان خود خاک هر خطه و دیاری را رنگین کرد و از خون گلوی جوانان و اشک دیده یتیمان و دختران آواره خود سیلها جاری کرد ملت یهود بود.

ملت یهود میگوید: ملتیکه برای تعلیم درس آزادی و اثبات حقوق کلیه افراد بشر بنبارزه بر علیه دستگاه فرعونیت برخاست و یویرانی خانه خود و سرگردانی فرزندان خویش در شرق و غرب جهان تن در داد و سختترین حملات و ستمگریهای دول کلبه و آشور و امپراطورهای یونان و روم را بر خود هموار نمود ملت یهود بود!

## ملت یهود چه میگوید؟



بجای چند زن يك نوع كنسرت غم انگیزی براه انداخته بود كه پیام ماتم و عزای رامیرساند .

بالاخره اتوبوس خارج از شهر جلو درب بزرگی ایستاد و همه پیاده شدند .

وارد شدم فضای وسیعی را دیدم كه يكطرف آن درخت کاری شده بود و سمت دیگر عده زیادی از مرد وزن، تفرق بودند و هر چند نفری کنار قبری نشسته یا ناله میکنند یا سر و صورت خود میزنند یا فریاد میکنند و نام کسیكه برای زیارتش آمده اند میبرند .

خواهی نخواهی بسوی آن جمعیت رفتم و در وسط زمین وسیع هموار بنشینم باغ کوچکی را دیدم كه دیوارهای موزائیک و سیاه رنگش با معجزه های قشنگ و سیاه رنگ و درپ آهنی كه چند علامت صیونیت روی آن نصب شده بود توجه مرا بخود جلب كرد و دور تر از آن چند ساختمان مجلی دیدم كه گمان كردم شاید منزل اشخاص زنده است و با کمال تعجب از خود پرسیدم در این بیابان و در این قبرستان چگونه میشود زنده گانی كرد .

وقتی نزدیک باغ شدم با نهایت حیرت دیدم این باغ كوچك مقبره ای است كه در داخل آن ماچو و گلدانهای بسیار زیبا و حوض آب جاری فوق العاده صفا با خیابان بندی های منظم ساخته اند و خارج از آن مانند پیاده روی با موزائیک فرش میگردند از بنائاتی كه در آنجا كار میگرد برسدیم اینجا چقدر خرج برداشته است گفت تا بحال تقریباً شصت یا هفتاد هزار تومان ( یعنی ۶۰۰۰۰۰ - ۷۰۰۰۰۰ ریال ) از شنیدن این رقم وحشت زده شدم و بفرود گفتم چنین خرج گزافی برای مرده ای؟! ...

واه از این محیط شتر گاو پلنگ . این ملت اسرائیل چقدر بدبخت است كه هزاران نفر زنده آن از گرسنگی و برهنگی میمیرند و کسی با خبر نیست ! هزاران اطفال بی سرپرست و بی مری در كوچه ها و پلان است مدرسه آن بواسطه كسر بودجه روز بروز ویران تر میشود مردم زنده از بی فرهنگی و بی بهداشتی و بی نانی روبه مردن میروند ؛ ولی فلان شخص متمول برای رضای خاطر مرده ای مبلغ گزافی را در قبرستان مصرف میکند!

بضاعت عیال باز میداد و آنها را بکسب و كار وادار میکرد؛ اینكه چند نفر دیگر از همردیفان خود را با خود همراه می كرد با چند قلم از این قبیل مبالغ كار گاه یا كارخانه ای برای بیکاران و بینوایان تاسیس میکرد دارای شهرت و نام نيك نسی شد . . . . .

ناله مادر داغداری مرا بسمت خود كشید . دیدم زنی با موهای پریشان و حالت زار و بسیار نالان و درد ناك و با صدای سوزناکی در کنار آرامگاه فرزند نیست و چندساله خودنشسته هم خرد خون از دیده میبارد و هم هر کسی از آنجا میگذرد . چند دقیقه در غم آن مادر حزین شريك شدم و چند قطره اشك از دیده فرو ریختم دیدن عكس آن جوان بنام عزیز كه واقعا عزیز مادر داغیده اش بود، مرا بر آن داشت كه روی سنگهای قبر ها را بخوانم با نهایت تعجب و وحشت دیدم اكثر آن خفتگان دبار ابدی جوان و بین سن ۱۵ الی ۳۰ سال هستند بیکباره اشك از دیده گانم جاری شد نه برای آنجوانان لمصكاه برای ملت بدبختی كه امروز بایستی از قوه و نیرو جوانانش تیره روزی گذشته خود را جبران كنند ولی میوه های آرزویش نارس چیده شده و در زیر خاک پنهان میشود . . . . .

پروردگارا چه گناهی باعث این مصیبت عظمی شده است كه دسته دسته جوانان آرزومند و ناكام این ملت از این جهان بروند ؟ تصور كنم تقصیر از جانب آن بیبهره هایی است كه بنام هنرمندی خود را صدر ملت دانسته و بانك طرفداری از ملت را بر آورده اند و میگویند ما اصلاح طلب هستیم و كار می كنیم در صورتیكه قادر نیستند كمتترین هنری از خود نشان دهند . اگر این عده مردم پر مدعا بجای جاه طلبی و كارشكنی ، تشكیلات داخلی ملت اسرائیل را درست كنند در عوض اینكه دسته دسته جوانان حسرتمند زیر خاک روند . زنده خوانند ماند و خدمتگذار این ملت خواهند شد . . . . .

با كمال تأثر و با چشمی گریان و دلی خونین آن سیاحت هم افزا و آن گردش ماتم زار را ادامه دادم در هر قدمی نشكته گلی میدیدم كه پژمرده و سرزیر خاك سیاه فرو برده ، نو هروسان سیاه پوش را میدیدم كه روی قبر نوداسادان مویه می گردند . موی میكندند بخود گفتم ای بشر غافل تو كه عاقبت این است و ساینستی بزیر این خاك تیره فرو روی این همه حمرس و طعم و جاه طلبی و مردم آزاری و حق كشی و خود خواهی برای چیست ؟ ... در آخر آن مناظر عبرت آور و حیرت انگیز دیدم هر کسی كه میخواهد آن محیط را ترك كند خم شده و سنك کوچکی را برداشته و آهسته چند ضربه بروی قبری كه در كنارش بود میزد . میدانستم این عمل برای چیست . هده ای عقیده دارند كه با بنوسيله مرده ای كه چندین متر دورتر سنك لحد و خاك سیاه خفته است باخبر میشود كه فلان شخص بزبانتش آمده است . پس از آنهمه اشك ویزی تبسمی تلخ

..... براه افتادیم و از چند خم كوچه گذشتیم رفیقم گفت نماشاكن .

نگاه كردم قصرهای با شكوه و چند طبقه دیدم كه بوی مطبوع و نسیم ملایمی از لابلاي درختان و از روی دیوار های لونه آنها دماغ و صورت راوازش میکرد در ختهای سبز و خرم با قاشتهای راست سر از طبقه اول و دوم ساختمانها بالا تر كشيده و با هر ورزش خفقی قد خندك خود را با برگهای سبز خود چپ و راست خم میگردند و گاهگاهی برنده ای خوشنوا از شاخه بشاخی میبرد و با چهچه دلنواز خود هلهله بر پا میکرد گویی آن بساط زبیا و منظره دلکش را طبیعت برای جولان آن مرغ از همه جا بیخبر آفریده است .

زمزمه جریان جویبارها با نوای بكنواخت و نشاط انگیز بگوش میرسید . و هر چند لحظه صدای ملایم و دلچسب اطفال كه از روی شوق و لذت بر میخواست و معلوم بود در گلزار خانه خود شایه از دامن مادر مهربانی باغوش پدر مهربانتری میبریدند و شاید در خیابانهای مصفا صحن حیاط در جولان و دویدن بودند بگوش میرسید و در تماثیل آن صدای لطیف و دلچسب زنت یا دخترتی شاید خواهر و یا مادر آن اطفال بود كه با لحن شیرین و بیان دلنشین اطفال را صدا میگردند و یا در بازی با آنها شركت میگردند و ریزش آب از سستی بستنی و از جانب کسی بدیگری آمیخته با فقه خنده و ذوق ساده و خالص شنیده میشد .

از پنجره های طبقات فوقانی قیافه های زیبایی دیدم كه با چشمان فتان و لاله های پریشان مانند گلهای نو شكفته چمن بالبخند شیرین سر بر آورده و نمیدانستم بكجا نگاه میگردند و

بلب آوردم و بفكر مردم امروز خندیدم  
زیرا در گوش زنده های امروز فریاد  
هامبز ندولی شنیدند همیشه دور در جلو  
نظر مردم امروزی دسته دسته میبینند  
و جان تسلیم میكنند اما کسی نمی بیند  
ولی مردم ساده لوح انتظار دارند جسم بیروح مرده ای كه سالها در زیر خاك پوسیده است باخبر شود و منت زنده ها را بپذیرد كه او را زیارت نموده اند .  
عاقبت با ریختن چند قطره اشك دیگر و كشیدن چند آه سوزان نه برای مردگان بلکه برای زنده گان كه از كثرت نادانی و غفلت از مردگان بدترند ، بادلی خوبار بانفاق چند تن از دوستان كه در آنجا دیدم از بهشتیه خارج بشدم .....  
بچه كرد -

با كه راز و نیاز میشوند شاید با همجنسان خود فرشتگان ملكوتی گفتگو میگردند .

از گوشه ای نواهای موسیقی دلنواز كه بطرز مرموزی احوال قلب را میشكافت و روح را نوازش میکرد مترنم بود .  
يكبار درها باز شد مانند اینکه همه قبلا آماده فرمانی بودند .

و مثل اینکه درهای بهشت را بروی غالمیان باز كنند صد هافرشته زیبا و طناز با اندام برازنده و بازوان و سینه های سرهنگ با قدمهای موزون و مرتب مانند اینکه برنامه رقصی را میخواهند اجرا كنند از خانه ها خارج شدند و مرد ها و جوانان و دختران با اطفال همه با شاط با قیافه تروتاره بسیار خوشنود شوخی كزبان و لبخند زنان در كوچه و خیابانها ولو شدند و هر دسته ای بگوشه ای رفتند .

رفیقم گفت میدانی اینها بكجا رفتند ؟ گفتم نه .  
گفت اینها فاخر پوشانی هستند كه هر كس در بی موجود خود رفت . گفتم مگر هر کسی معبود بخصوصی دارد گفت بلی گفتم چیزی نمیفهم !

گفت برویم تا به بهی ، مثل اینکه شهر غوغایی شد و من در حال رؤیا منظره دیگری را می بینم .  
در چپ و راست خیابانها مفازه های قشنگ و مرتب كه هر گوشه از آن جلوه مخصوصی داشت همه را مشغول فعالیت و كار دیدم .

رفیقم گفت بیا تا از نزدیک به بینی معبود این مردم چیست نزدیک مفازه ای شدیم صاحب مفازه را دیدم كالای خود را بزور قسم ( به معبود ) میخواهد بخریدار تعویل كند و در لفافه نام مقدسات قیمت خرید متاع خود را برای مشتری تعیین و با سود کمی كالای خود را فروخت .

رفیقم گفت خوب جنس این متاع و قیمت آنرا در نظر بگیر دست مرا گرفت و از آنجا گذشتیم و به بازاری رسیدیم و از نوع همان کالا قیمت كرد با تعجب شنیدم كه قیمت را در اینجا نصف میگویند رفیقم گفتم آن فروشنده اول معبود خود را واسطه قرار داد و مقدسات را یاد كرد . چگونه دروغ بزرگی را بكلك معبود خود بخریدار گفت ؟!

رفیقم خنده ای نمود و گفت هنوز بی نبرده ای معبود این مردم چیست ؟  
گفتم نه

گفت از مفازه و بازار كه بگذری با هر نگاه و باؤسه و كارخانه و اداره بیکه روبرو شوی حتی در هر میدان نگاه و دیر و كشتی وارد شوی بنام این مختلفه و بلك معبودها و مقدسات





## «دیزرائیلی» و «روچیلد» و سهام کانال سوئز

ترجمه و نگارش: ا.ا.

پارلمان انگلستان تشکیل جلسه داده و تصمیم قطعی را بگیرد لذا پیشدستی در این معامله برای دیزرائیلی امری حتمی و واجب مینمود چه با اهیتی که این کانال برای هندوستان داشت و هاهراهی برای آن بود از نظر دیزرائیلی مخفی نمانده و میدانست که هرگاه هر دولتی که ۴۰۰ هزار سهم را بدست آورد نفوذ و تسلط کاملی بر کانال نامبرده پیدا خواهد کرد پس برای این سودا لازم بود که پول هنگفتی بدست آورده و با پیشدستی معامله را فوری انجام دهد. ولی متاسفانه موافقی چند در پیش داشت. اول آنکه

همه ما کم و بیش ناپدیدر ائیلی سیاستمدار بزرگ انگلیسی را که معاصر ملکه ویکتوریا بوده است شنیده و خوانده ایم و هماغسور هم نام خاندان روچیلد بهمان اندازه بگوشتان خورده است. در اینجا صحبت از لورد روچیلد نوه روچیلد حقیقی یعنی موسس بانک روچیلد و پسران فرانسفورت میباشد که خودش رئیس بانک و رئیس شنبه نهار خانه روچیلدهای انگلستان بوده است (۷۸- ۱۸۰۸) زمانیکه گلاستون رقیب بزرگ دیزرائیلی بسال ۱۸۷۴ میلادی مغلوب میگردد و برای بار دوم دیزرائیلی نخست وزیر میگردد، از آن موقع پیغمد خود را بی اندازه طرف توجه ملکه ویکتوریا قرار میدهد

گو آنکه دیزرائیلی اصلاً یهودی و بعد هاسیدی معرفی شده بود ولی تنها یهودی بودن او عامل اصلی آشنائی و تماس او با لیونل روچیلد گردیده و از جوانی هم که با یکدیگر رفاقت پیدا کرده بودند بی اندازه صمیمی شده بودند.

ظاهر آ تماس و ارتباط سیاستمدار و زمامدار امپراطوری بزرگی بایک فرد از اقلیت های آن امپراطوری و آنهم تاجر و بانکدار شاید در نظر و محافل سیاسی آنروز چندان وجهه خوبی نداشته است ولی بی شک نه تنها به دولت و ملت انگلستان از آشنائی و تماس زمامدارش باینکفر یهودی آسیب و گزند نرسید و تولید بیم و هراسی ننمود بلکه دولت و ملت انگلستان از این ارتباط یعنی آشنائی و تماس روچیلد با دیزرائیلی حد اکثر استفاده حاصل شد و از جمله در این مقال یکی از نمونه های آن که راجع بخرید کمال سوئز میباشد برای خوانندگان نقل می شود در سال ۷۸-۱۸۶۳ محمد علی خدیو واسمیل پاشا که بر مصر حکمرانی مینمود بواسطه فروغ سنسکینی که داشت احتیاج مبرمی بیول پیدا کرده بود و از اینرو با کهن تصمیم بفروش ۱۷۷۶۰۲ سهم از چهارصد هزار سهم کانال سوئز را گرفته و آنرا که بمبلغ ۳۶۸۰۰۰۰ لیره بود تا روز «سه شنبه» مهوردی در اختیار یک شرکت فرانسوی بیگناردولی چون معامله با انگلستان را بر سایرین ترجیح میداده و از طرف دیگری هم مهلت صبر کردن رانداشته است تا

پیش نباشد مردم او را مظهر دانائی و کمال و نماینده فهم و جمال و مظهر قدرت و عقلش میدانند و در نظر عموم محترم و محبوب است ولی شخص تنگدست اگر فیلسوف زمان و افلاطون نای باشد مردود و مغرور و پست و ذلیل و دیوانه است. خلاصه میخواهم بگویم که سر زمین شما پستتر از سر زمین ما است زیرا شما پول را میزان کمال و فضل و لیاقت اشخاص میدانید و در واقع میتوان گفت پول سبب بزرگی اشخاص میشود ولی اگر آن پول را از آن شخص دور کنند آن شخص بزرگ نیست ولی باز در دبار ما یک مردانگی و جوانمردی باقی است که آنرا بعد از این خواهی دید پس در دبار شما بیشتر بمعبود مصنوعی علاقه مند هستند... با تصدیق و اعتراف سر بزیر انداخته و خواهش کردم که بسمت منزل برویم

پس از بیمودن مقداری راه و طی کوچه های تنگ و تاریک بمحل بسیار کثیف و متعفن رسیدیم گفت این محیط کاملاً نقطه مقابل آنچه که تا کنون دیده ای میباشد

برویم تا چیزها به بینی بدرمیان تل های خاک و کثافات عبور کردیم زنده بوشانی دیدیم بدون ما و از منزل که روی خاکهای کوچه دراز کشیده همه لاغر و نیمه عریان با شکمهای ادا کرده و چشمهای متورم و پراز کثافات و موهای ژولیده، دسته دسته دور هم جمع شده و بجای ارگست و نوازندگی زمزمه های تلخی سر داده بودند گوئی ناله مرگ از حلقوم آنها بیرون میآمد بدون آنکه فکر کنند اینها همه موجودی جاندار هستند و باید زنده کی کنند. خوشبخت ترین آنها کسی بود که زیر انداز مدرس و بالا بوش باره باره ای که رنگش با گل ولای کوچه را بری میکرد دست رقیق گفت به بین تفاوت در این محیط چقدر است.

چند ساعات پیش چه مناظر دلکشیدی دیدی و اکنون چه ناپاش حزن انگیزی را می بینی. گفت مردم محیط ما آفریده کار یکنوا را برستش نمیکند زیرا آیین و مذهب مایکوبید افراد جامعه معاون یکدیگر و وسیله زندگی هم هستند هر کس مکلف است باندازه استعداد و توانائی مادی و معنوی خود بجای کمال کند تا تعادل و هم آهنگی ایجاد شود.

باید از مایملک خود بدهند و در مقابل کمک دیگری بگیرند ولی این مردم گوش بچنین امری حکیمانه نمیدهند و هر کس سر در تورم خود فرو برنده و اگر در کنارش هزاران جاندار از گرسنگی و برهنگی بپزند با نوجهی ندارند. پس این مردم نسبت به پروردگاریگانه بویمان و یاغی هستند فقط تولد و ثروت دنیوی را میپرستند. گفتیم تا اندازه ای صحیح است ولی در واقع اینجا دیار عجیب است.

در سرزمین ما چنین مناظری دیده نمیشود. رقیق اروها را کره کرده و چین به پیشانی انداخته و قیافه جدی و نسیه غضب آلودی بخود گرفت و گفت باز هم خود را با قلنداد میکنی؟ در محیط شما آنقدر بمعبود مصنوعی علاقه مند هستند که برادر، برادر خود را برای تصاحب اموالش میکشد و پدر برای پول فرزند را از خانه بیرون میکند و فرزند بروی پدر تیغ میکشد.

زمانی در دیار شما هر کس نسبت به معبود و پروردگار واقعی توهین میکرد مجازاتش کشته شدن بود؛ ولی اکنون هر کس نسبت به درائی و زر و سپیم کسی توهین وارد کند مجازاتش اعدام است در سرزمین شما شخص انبار، انبار خوار بار و مبلغ مبلغ پول که روزی و روزی مردم است پیش خود حبس میکند در صورتیکه در چند قدمی آن شخص صد ها نفر گرسنه و صدمه مریض جان می دهند. در محیط شما فرزندان فاخر پوشان با اتفاق لاله و نوکر و سوار کالسکه های آتشی در حالیکه جیب و کیف آنها پر از تنقلات مطبوع است بکنک و نزد استاد میروند در صورتیکه هزاران اطعمال یتیم و یتیم در کوچه هابدون سر پرست بگدائی مشغولند در محیط شما هر که دارای ثروت است اگر هم نادانی

یکدیگر را گول میزنند در این محیط این جنبش و هیاهوی را که می بینی همه برای بدست آوردن همان معبودی است که بیاد او شاید گاهی بزرگترین جنایات را مرتکب میشوند. با حالت بهت و حیرت دست روی شانه رقیق گذاشته و گفتیم: چیزی سر در نیآورم ترا بمعبودت زودتر این معما را برای من حل کن.

بانیسی گفت عجب عجب تصور هستی تصور کردی معبود من مانند معبود این مردم است که بمن سوگند میدهی؟ گفتم چیزی نمی فهمم مگر در اینجا چند نوع معبود است گفت يك معبود حقیقی که آفریننده کلیه کائنات هست آن معبود من است و هزاران معبود مصنوعی که پرستش آنها برای این مردم مشترك است. گفتیم بالاخره آن معبودهای مشترك چیست؟ گفت تما موقع عصر صبر کن مناظر دیگری را به بینی تا بعد از آن بدون ایراد هر چه دیدی باور کنی.

آنروز را تا عصر بگردش و تماشای دستگاه های پر نعمت و جلال و طمطراق مردم مشغول بودیم. مقارن غروب آفتاب دست مرا گرفت و دوان دوان بسمت میدانی برد و گوشه ای ایستاد و گفت ساعتی در اینجا توقف کن تا آنچه را که میخواهی به بینی بعد مرا بستی متوجه نبود که دیدم چندین مجسمه ناشکال و انواع مختلفه قرار داده اند و مردم دسته دسته که عموماً فاخر پوش و همان مردم بامدادی بودند از سمتی وارد میدان شده جلو مجسمه ها رقص کرده و شادی نموده و تعظیمی کرده از سمت دیگر میروند پس کمال تعجب گفتم که این چه عملی است؟ مگر مردم اینجا بت پرست هستند؟

گفت نه بت پرست نیستند بلکه اسماً همان آفریده کار کائنات را میپرستند ولی رسماً عقیده مند به این مجسمه ها هستند این مجسمه ها مظاهر معبودهای آنها است. یکی مظهر سیم است، یکی مظهر زر، یکی مظهر شهوت است، یکی مظهر مقام و شهرت، و یکی مظهر اموال و املاک است؛ خلاصه هر يك مظهر موجودی است که این مردم بآن دل بستگی دارند.

حال دیدی این کوششیکه مردم میکنند برای بدست آوردن معبودهایشان است و سوگندیکه مردم یاد میکنند نه آن پروردگار یکنوا است بلکه مقصودشان این مظاهر است.

عمل این مردم و رفتارشان دلیل بر شناختن و نپرستیدن آفریده کار تو ما است. گفتیم هر چه گفتی صحیح است ولی این مطلب آخر را نمیتوانم بپذیرم.

گفت نه بآن زود باوری و سادگی و نه باین دیر باوری پس برویم تا آخرین منظره نمایش امروز را بتو نشان دهم باتفاق از میدان خارج و داخل کوچه های پر پیچ و خم شدیم

ناتان روچیلد پدر لیونل روچیلد

جلسات پارلمان تشکیل نیشد. و اگر پیشنهاد مینمود بی شک بتأخیر می افتاد و آنکه موضوع مسئله کوچکی نبوده است زیرا گرفتن چهار ملیون لیره بدون وجود خزانه داری و بدون تصویب پارلمان کار مشکلی بوده است. اهمیت این کانال در نظر دیزرائیلی هر آن فروتر میشد پس از تفکر زیاد تصمیم میگردد که تمام مشکلات رانانیده انگاشته و چون ملکه ویکتوریا روی این موضوع هم عقیده است نامه ای برای ملکه نوشت و در آن این جمله را مندرج کرد «وقت آنقدر کم است که حتی فرصت نفس کشیدن بر اهرم نداریم و بایستی بهر نحوی که شده مشکل را از پیش پای برداریم» بنا بر این نماینده خود را بمنظور گرفتن قرض نزد لیونل روچیلد فرستاد. نماینده پیام نخواست و وزیر انگلستان را مبنی بر اینکه «امروز دیزرائیلی احتیاج به چهار ملیون لیره پیدا کرده است» با پیشنهاد مینماید. روچیلد در آن لحظه در اطاق کار خود نشسته در حالیکه با خوردن انگور و بازیگردن با یکی از دانه های آن گوش بسخنان فرستاده دیزرائیلی میداد در جواب گفت که «اعتبارات شما در مقابل این قرض چه خواهد بود؟» درل بریتانیا ضامن اعتبار این قرضه خواهد بود. پیشنهاد فوراً پذیرفته شده و مبلغ چهار ملیون لیره با سود بسیار کمی بدون احتیاج به تصویب و جریان پارلمانی توسط نماینده برای دیزرائیلی فرستاده شد. پس از تسلیم وجه بحدیوم مصر و انجام این معامله بر سیاست دیزرائیلی با یکدنیا خود خجالی خود را بلکه رسانیده و میگردد «ملکه عزیز کار تمام است و پول لازم هم حاضر شده و اکنون تمام سهام خدیو مصر هم در اختیار شما میباشد و چون ممکن نشد پول را از خانه ملت بگیرم لذا از خانه یهودی بنا بر روچیلد گرفتم» از این خدمت بزرگ ملکه ویکتوریا به اندازه ای شاد شد که میگردد «تا آنروز کسی ملکه را بآن خوشحالی ندیده بود و دیزرائیلی را برای نهار نگذاشته و بیش از پیش باو محبت و مهرانی نمود.» آری دولت آنروز بریتانیا در نتیجه اینکار يك وزیر یهودی با يك معامله بازرگانی بزرگترین نقش سیاسی را بازی کرد که عظمت امپراطوری انگلستان کنونی را تضمین نمود. بدیهی است در صورت یأس دیزرائیلی و عدم مراقبت روچیلد شاید سیاست کنونی دنیا طور دیگر بود و موقعیت بریتانیا بشکل دیگر





بمناسبت خاتمه جنگ و پیروزی در اروپا

از هزار و نهصد و چهل پنج سال هم گذشت هشتم می بود آنروزی که پایان یافت جنگ بر فراز هر درو بامی بد اندر اهتزاز برچم فتح و ظفر مانده بیر و پلنگ بانگ شادی میرسد بیوسته از گوش و کنار مؤده تسلیم دشمن میرساند بی دزنک بیرق بر افتخار شوروی بسا انگلیس کرد روی نازیات دیو خورا زرد رنگ ای سلحشوران که اندر خاک و خون غلطیده اید از شروع خاک چین بگرفته تا ناف فرنگ باز دیگر عدل آمد بر سر کار ای عدو باش تا کیفر بری ای دشمن بی عار و تنک راندی از خاکت کلید عقل عالم اینشتین ریختی بر حلق قومی بینوا زهر و شرنگ خانه ها ویران نمودی کودکان را بی پدر نیست باد این سازمان نازی پوج و جفنگ قتل و غارتها نمودی از زبان شوروی نام این شما نهادی فتح آلمان زرنک پیشوای مقتدر افسوس از آن باطل خیال خواستی تا شهر لندن را بیاری زیر چنگ برد آنجانی که باید باد نخوت کشتی ات عاقبت افتادی اندر دام چرچیل نهنگ دل نید در سینه افراد روس و انگلیس بود مزوجی بشکل دل ز سیمان و ز سنک موسلینی را شنیدی عاقبت شد آچنان لاشه اش چون لانه زنبور از تیر خدنگ آمد از بی سیم بران اطلاعی ، پیشوا کشته شد در زیر آتشباری توپ و تفنگ مرعبا بر شیر مردی کان بلید سک ، بکشت ایخوش آنستی که بر کرده است آن تیرفشنگ شد ز امریکار روان فروندهما کشتی و ریخت خیل بمب افکن بسوی قلب آلمان هنک هنک تا جلو گیری کند از حزب نازی عروتیز امکنند بر دست و پای وی زقانون با لهنک تا ... نتواند بسلامت آورد بیرون نفس عرصه نشو و نما بروی شود بسیار تنک درس عبرت گر نگردد ، ژاین از این سرگذشت عاقبت گردد میان عالمی رسوا و خنگ

ا. س. امیدالحاج

« افسرده »

چرا افسرده ام ؟

مبصری چرا افسرده ام ، میگوئی چرا غمگینم ، میخواهی بدانی که حزن و اندوه من از چیست ، سعی میکنی که اندکی از اسرار درونی مرا دریابی . نمیدانم برای تو چه سودی خواهد داشت ، مگر افسردگی من در زندگی تو آئیری دارد . نه . هرگز : بگو نخواهم گفت مبادا که تو هم چون من افسرده شوی . اوه ! ..... مرا متهم میکنی باینکه زود ونجم و افسردگی ام از آنجهت است . اشتباه میکنی ، درست قضاوت نکرده ای ، مرا ببوده متهم مینمائی . اگر اندکی فکر کنی خود نیز اقرار خواهی کرد که زودرنج نیستم ولی افسرده ام . بلی افسرده ام ، افسرده از این اجتماع آلوده ، افسرده از غلبه ریا و نظاهر ، افسرده از این هرج و مرج ، افسرده از این غوغای جهنمی ، افسرده از این خواب غفلت ، افسرده از این آوارگی شوم ، افسرده ام از افسردگی ملت ..... میگوئی آنها با افسردگی من ، به بیچارگی این ملت ، بزوال این توده آواره میخندند . بگذر بخندند روزی هم خواهد رسید که من با آزادی خود رسیده با آنها بخندم اما تا آن هنگام من افسرده خواهم بود .

کلمات حکمت آمیز

- ۱ - پیش از شکستگی دل انسان منکبر میکرد و تواضع مقدمه عزت است .
۲ - هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار میباشد .
۳ - دل مرد فهیم معرفت را تحصیل میکند و گوش حکیمان معرفت را میطلبند .
سلیمان امینی

اندکی صبر ای برادر تا صدای (یک ن) \*
انهدام ملک ژاین را سکوی بدبختی و دنک \* م. آ. هیرعقل
\* Big Ben ساعت بزرگی است در لندن

دورویا

رویای يك سرگردان بیابان گالوت

... من يك مرد بینوا و مستمندم که از همه جا رانده شده ام . آه ! راستی خسته شدم چه راه درازی و عجب بسار گرانی ! ... خدایا آخر صبرم تمام شد ، طاقتم بطاق رسید . آخر کارد با ستخوان رسید باز هم میگوئی صبر کن ! ... راستی من نمیفهمم پس از اینهمه رنج و مصیبت ، پس از اینهمه بی خانمانی و در بدری ، بالاخره هم از همه جا رانده شدم و فعلا هم مسکن و مأوائی ندارم تا در آنجا خود را از هر حیوانات درنده نجات دهم و تنگ نانی ندارم تا قوت لایموت کنم . از شدت خستگی و گرسنگی چیزی نمونده است که ترک جان گویم ، دیگر صبر از چه کنم ! ... تصور کنم آنوقتی رحمت بحال من بجوش آید که اثری در زندگی ، دیگر از من باقی نمانده و گوشت بدنم را لش - خواران بیابان خورده باشند . آنوقت است که تا تریبان از عراق آرند مار گزیده مرده باشد . خدایا جانم لمب رسید دیگر حسن حرکت و جنبش ندارم این آخرین لحظه زندگی من است ، تمنا اینکه اگر رحمی داری هم اکنون بحال من که دیگر طاقت زیست ندارم و عنقریب جان از بدنم پرواز میکند . « اگر عاقلانی وجود دارد اکنون ظاهر شود ! اما مرده اد آن عدالتی که پس از نابودی من در زیر آسمان ظهور نماید » آه ! این دیگر کیست ؟ ... عجب ! عفریت مرگ است .! دیگر این چه هیولائی است که در جلو چشم ظاهر شده و با این قیافه عبوس از من چه میخواهد ؟ ... لرزه بر اندامم افتاد ، دنیا بدور سرم چرخ میخورد ، دیگر چشمانم جز سیاهی چیزی نمیبیند . گویا اینجا ظلمتگاه جهنم است . اوه خدای من ! تمام وعده هایت اینطور است ؟ شنیده ایم که گفته اند « ادنویا شو مر ايسرائل » پس چه شد . راستی مگر ما را از بندگی خود بدر کرده ای و نام ايسرائل را بر دیگری گذارده ای ؟ ... دیگر چیزی نمیفهمم .. من هم میپریم ... ولی تکلیف ما با گفته ها و وعده هایت چه خواهد شد ....



رویای دوم

ندای شیور آزادی از دور پشکوش میرسد . کم کم این

از خلال پنجره قلبه ام سرم را بر روی خوراهم کرده در آن تاریک و ظلمت روی خود را بسوی ابرها نموده پشک فرو مبروم و از طرفان - ژال خواهم کرد : آنها انتهای آرای این تاریکی و آذوب خواهد بود ! .. و کسی این انقلاب و ترازول خاتمه خواهد پذیرفت « بیابانگه

صدا نزدیک میشود و مرغ جانم را بیرواز در میاورد و ده گزنی این صدا با روشنائی ضعیفی همراه است و شاید بطرف من میاید تا مرا از این حال رقت بارر هائی بخشد و ظلمتکوه دلم را بنور خود منور سازد . به ! چه نور درخشنده ، چه فروغ چهره افروزی ! آه ! نزدیک شد . قلبم که تا بحال از حرکت باز ایستاده بود مجدداً به طیش افتاد ، و نور امید در گوشه قلبم درخشیدن گرفت . شوروی در سر پیدا کردم ، دست و پایم گرم شد و از نو قوت گرفت . ... نزدیکتر شد و عجب نیکو منظر و خوش قامت است . بله ! درست است ، بسوی من میاید . آه ! حالم بجا آمد ، اندکی بخود آمدم ، باز جلو آمد در مقابل رویم قرار گرفت . راستی چه زیبا و مهربان بنظر میرسد ، عجب چهره گهرا و چشمان جذابی دارد ؟ ... پنج دقیقه تمام رو برویم قرار گرفت و هیچ بزبان نرانده ولی از نگاههایش بخوبی معلوم بود که دلش بحال من رحم آمده و مخصوصاً برای نجات من آمده است ! ... دستش را بسویم دراز کرد و با چهره بنشاش و خندان صدا زد : برخیز ! برخیز عزیزم ! دیگر بس است بر خیز ! از شنیدن این صدا بکلی حالم تغییر کرد . قوی دل شدم . دستم را بسویم دراز کردم ولی چیزی را لمس نکردم . او بیوسته بمن لبخند میزد و میگفت برخیز دوره مذلت تو بیابان رسید بسوی خانه ات برگرد ، راه نزدیک است مانع در بین نیست . و عدوان خانه پدرت را رها کردند و در آنجا همه گونه وسایل خوشبختی و راحتی را برای تو نهاده اند برو سلامت سپس « چوب دستی بدستم داد و گفت برو ! برو حق خود را در دنیا جستجو کن برو هوا برای تنفس بدست بیاور و برای روشنی چشمانت نور بذرده » « بیابانگه » يك مرتبه او جا برخاستم ، تمام گذشته را فراموش نکردم و دیگر اثری از گرسنگی و خستگی در خود احساس نمیکردم . خواستم تا دست او را گرفته بخانه رویم ، ولی افسوس ! دیگر او نبود ، هر چند بیشتر جستجو کردم از او سکتز اثری یافتم . او بساوازی خود برگشته بود و منم بسوی مقصد روان



# جنگ بر علیه یهودیان

ترجمه م. ه. عاشقان

زمانیکه مورخ آینده قلم بدست گرفته و قصد نگاشتن فضایی جنگ بین المللی دویم را بنماید بدون شك و حشمتك ترین و سهمگین ترین فصل آنرا داستانها و منظره اردوگاه های تر کر نازیها تشکیل خواهد داد . گرج ، وقایع آنت اردوگاهها کم و بیش بر همه فاش گردیده بودولی عقب نشینی ارتش نازیها و آزاد شدن اغلب این اردوگاهها کات و مشخصات موحشری را آشکار کرده که قبلا هیچ فردی نیز از آن اطلاع نداشت . اهمیت رسوائی و جنایاتی که در اردوگاه بوخن والد (Buckenwald) اخیراً با انجم میرسد نه تنها از لحاظ این است که دنیا از فجایع آدم کشان آلمانی بیخبر بود و یا این که بدترین جنایات و فجایع در نوع خود بوده است بلکه اهمیت آن فقط از آن است که افتادن این کاب بدست متعین اولین پرده از روی بربریت و آدم کشی فجیعانه غاریگران نازی بر داشته است .

این بنجاه و يك هزار و پانصد نفری نكته در اردوگاه بوخنوالد (Buckenwald) تا اول آوریل ۴۵ مرده و یا بقتل رسیده اند چند نفرشان یهودی میباشد معلوم نیست همین قدر اگر بگوئیم اکثریت آنها را یهودیان تشکیل میداده است قضایات ناممقولی نکرده ایم . قبل از اینکه ما مورین اس اس آنها را ترك كنند سه هزار نفر یهودیان آنها را همراه خود بردند و هنگام فرار و عقب نشینی بیشتر آنها را بهلاکت رسانیدند تعداد نفرات یهودیانیکه فعلا از آنجا باقی مانده اند از دو تا چهار هزار و پانصد نفر میباشد که نهمه نفر آنها را بچه های بی سر پرست و بیگس لهستانی تشکیل میدهند . بزرگترین كمك و مساعدت را این بازماندگان كه همه چیز خود را در سالهای اسارت تحت نفوذ نازیهای جنایتكار از دست داده اند لازم دارند خصوصا اطفال معصومیکه معجزه آسا از مرگ نجات یافته اند و سالها رج اسارت و ظلم و بیادگری صحت آنها را پایمال نموده و معلولان ساخته است بیش از همه قابل ترحم و كمك میباشد بدبھی است که چاره جز این ندارند که هر چه زودتر پس از انجام مقررات لازم آنها را بفلسطین یعنی سر زمین اجدادشان بفرستند و در این باره امید می رود كه نه كتاب سفید و نه دیگری هیچكدام ممانعتی بعمل نیارند .

## ر کورد و حشگیری

بطوریکه گفته میشود شرایط اردوگاه (کامپ) بلسن برکن (Belsen Bergen) بدتر از سایر اردوگاهها بوده است این اردوگاه بدو قسمت تقسیم که در اولی بیست هزار زن و پانزده هزار مرد و در دومی دو هزار مرد گنجانده بودند دو نفر راب یهودی که همراه ارتش فاتح از این جایگاه دیدن کرده اند شرح بسیار موثر و جزئی آوری از وضع مخوف قربانیهای بیدادگری نازیها میدهند . شاید میتوان گفت مهم ترین تصویری که از بیانات آنها میتوان گرفت همانا تهور اخلاقی و فوای روحی است که این همه مرد و زن یهودی در

مقابل شکنجه های نازیها که برای تضییف روحیه و نابودی آن ها بکار می بستند از خود ابراز داشته اند . قسمت عمده این اسرا لهستانی میباشد عده ای نیز از هنگری - چکوسلواکی بوده و بقیه فرانسوی و بلژیکی - هلندی و یوگسلاوی میباشد - عده ای « راب » و تعداد زیادی از نفرات صیونست که با یکدیگر بزبان عبری صحبت کرده و سرودهای عبری میخوانند شامل این اسرا بودند - اینها در چنین وضعیت و موقعیتی باسالاها زندگی در اردوگاههاییکه کثافت و ناخوشی شکنجه و مرگ و گرسنگی از درد دیوارش بالا میرفت روحیه خود را از دست نداده در همان وحله ای که اردوگاهشان بتصرف نیروی آمریکائی در آمده بود با اشتیاق تمام خبر از سرزمین اجداد شان گرفته و درباره رفتن خود بفلسطین با آنها گفتگو میکردند حقیقتا فوای غیر معمول لارمت كه اشخاصی با آن وضع زندگی فلاکت بار در محلی كه مرگ از آسمانش باریده و در روزحد معمول سیصد نفر میبردند هنوز دارای چنین روحیه هالی باشند . ما مورین نظامی متعین در یکی از اردوگاههای تر کر هانور (Hanower) یکصد و نود و نه نفر و از هم باشیده ای یافتند که اینان بقایای يك هزار نفر یهودی هنگری و لهستانی را که نازیهای حیوان صفت آنها را چون چهار پایان از سرتاسر آلمان پیاده تا این کامپ رانده بودند تشکیل میدادند بیش از هشتصد نفر از اینها باحد متوسط روزی ده تا ۱۵ نفر مرده بودند و چند نفری نیز که زنده مانده اند چندان امیدی به آنها باقی نیست . در گاردلگن - نزدیک ماگرد بورك هزار و یکصد نفر کارگر اجباری زاجوانان هیلری درنباری ریخته و سپس باکاه و نفت آنها را آتش زدند و احيانا اگر کسی سعی میکرد فرار کند از بیرون حدف گلوله کارد های آلمانی میکردید چهار صد و یک نفر از آنها هنوز در حال نیمه سوختن بود که نیروهای متعین به آنها رسیدند اما بقیه با وضع فجیعی سوخته و بجاگستر تبدیل شده بودند هشتصد نفر کارگر اجباری یهودی را که در يك کارخانه مهمات سازی در Altenberg کار میکردند با جبارو آلمانها بازور سر نیزه میخواستند در عقب نشینی شان با خود همراه ببرند اما پیشرفت سریع متعین با آنها مهلت این کار رانده و لشکر چهارم زره خوش آمریکائی آنها را آزاد ساخت و همین نفرات که هشتصد نفر آنها مرد و بقیه زن و دختر مجارستانی هستند اینك در محل ستاد جوانان هیلری منزل کرده اند اینها ساقا در کامپ Oswiecim اغلب پدر مادر و خویشاوندان خود را در کشتار گاههای نازیسم (اطاقهای مخصوص گاز) از دست داده اند و بسا از مادران بیچاره ای كه چشم خود شاهد مرگ و قتل کودکان بی گناه خویش بوده اند .

## فجایع اردوگاه Oswiecim

روزنامه تابیز مقاله ای را که خبر نگار مخصوص از مسکو فرستاده و حاری شرح مخفصری از گزارش کمیسیون مخصوصی

بلم دی ش

# خستگی

خستگی از گیبی از انعکاسهای مشی و نتیجه اجتماع آنها تولید درد و رنج و ناکامی است (دکتر بوویس ساخالوف)

ویسکرنهیف خویش حد اکثر استفاده را برده و سنگین ترین بارها را ردوشش ننیم ، آنگاه روزی بی خواهیم برد که باعلام پیری و آثار سالخوردگی باحس خستگی ما از تباطد داشته روزی ما را اسیر ناتوانی خواهد درد .

آنوقت است که هرروز جسم مامستعد بیماری تازه و آماده هرگونه مرضی میگردد و بدن ما ناتوان و به آسانی روبه فرسودگی میرود .

کسانیکه دائم در نبرد با حوادث زندگی هستند ، کسانیکه بدون اندك استراحت ، در خواب و بیداری فکر اوضاع جسمی و جربان روزانه میباشد کسانیکه بدون اندك آسایش و فراغت خیال در پی تحصیل ثروت میدوند بدون تردید در کترین مدتی اعصاب آنها بقدری ضعیف و ناتوان خواهد شد که انواع بیماری های عصبی به آسانی بر آنها وارد شده و کم کم از اجام کار های خود عاجز میشوند و بواسطه ناتوانانی ، اموری که آنها محول شده است نخواهند توانست بنحو رضایت بخشی انجام دهند و بالاخره پس از مدتی فرسوده و درمانده گشته و دائم در گوشه مطب ها در انتظار طبیب و در کنج اطلاق در انتظار بسر خواهند برد و عاقبت نیمه عمر چشم از این جهان خواهند بست .

پروفور هاری م . جانسون استاد روانشناس دانشگاه امریکا میگوید : « از شخص خسته و درمانده تمام آثار و علامت دیوانگی ممکن است مشهود گردد و در برخی موارد هم ممکن است جنون آنها از سر حد اعتدال بگذرد » و در جای دیگر میگوید « کسیکه در رفتار و حرکات خود نمیتواند اصول لطف و نزاکت را مراعات کند ، شخصیکه از تمرکز حواس عاجز است آدمیکه نمیتواند چند جمله مسلسل و بدون انقطاع بیان کند ، آنکسیکه گرفتار ضعف قوه حافظه است ، آنکس که با کمال خیره سری و خیره رانی در کاری لجاجت و سماجت مینماید ، موجود بدبختی که موقاً دچار مرض توهم شده و با اشباح خیالی سروکار دارد ، آدم سخت قلب و ناپاکی که دوستدار شقاوت و بیرحمی گشته است ، هر يك بنوبه خود تحت تاثیر حس خستگی قرار گرفته اند و تمام این آثار و علامت حکایت از درماندگی و اماندگی آنها میکنند »

و باید در تعقیب گفته بالا قول کلا پارید روانشناس معروف رانیز اضافه نمود که گفته است : « کسانیکه احساسات و عواطف خود را مقید و محبوس مینمایند ، انحصاریکه حس اعتبار را در وجود خود میکشند ، مردیکه قوه دفاع را در وجود خویش حفه میسازند ، غالباً جزء میلیان به بیاریهای عصبی هستند »

کسیکه بمسائل کوچک و ناچیز از راه عصبانیت اهمیت فوق اله ده میدهند ، شخصیکه باجزئی ترین پیش آمدی برافروخته و آتشی میشود . آدمیکه نکته ساده ابراش مشکل لاینحل تصور میکند . آنکس که در هر چیز جزئی موجبی برای عصبانیت خود

خستگی و کوفنگی که از تقلیل میزان مقاومت سلولها و بافته های بدن انسان تولید میشود یکی از خطرناکترین بیماریهای حیات اجتماعی شر قرت بیستم است و مردم متدین کنونی با همه عشق و علاقه ای که شادمانی و نشاط دارند و با این که پیوسته در طلب فراغت و انبساط خاطرند کتر توجهی بدان ابراز میدارند و با اینکه زندگانی و حیات کلیه افراد بشر تحت تاثیر و نفوذ این بیماری موحش قرار گرفته باز فکر بشر آنرا يك حالت طبیعی بدون زیان و ضرری می بندارد . امروزه كه دنیا با سرعت برق رو بترقی و کمال می رود و بشر تا حد امکان در تکمیل وسائل زندگی خویش با کمترین وقت و سهلترین راه میکوشد هنوز با هر کس مصادف شویم از خستگی اعصاب و کوفنگی جسم واضطراب مغز میناله و شهید میرد حیات را در مذاق خویش تلخ و نا گوار می بندارد . ولی آیا هیچگاه بی به این خطر مهیب که بیکر جامعه متدین کنونی را مرکز ناخ و ناز ریان انگیز خود قرار داده برده ایم ، آیا هیچگاه در فکر آسایش روح و جسم و روان خویش بر آمده ایم . اگر اندکی بدقت فکر کنیم و زندگانی روزانه خویش را از مد نظر بگذرانیم خواهیم دید که هیچوقت در پی آسایش جسم بر نیامده بلکه تا حد امکان سعی کرده ایم که از وجود ضعیف

از متخصصین شورویها به راهی بر فرسورهای فرانسوی - لهستانی و چکوسلواکی که برای تحقیقات و وقایع اردوگاه - Oswiecim سبیلزبای لهستان تشکیل شده است درج و چنین مینویسد . مطابق اسنادیکه بدست آمده است و طبق شهادت بیش از سه هزار نفر اسرائلی که از ملل مختلفه تشکیل شده و از آن کامپ زنده باقی مانده اند و يك يك توسط همین کمیسیون باز برسی شده اند معلوم گردیده است که در سال ۱۹۴۱ تا اوائل امسال چهار میلیون نفر در این کامپ جان سپرده اند - طبق مقاله تابیز این عده از ملل شوروی - لهستانی - فرانسوی - و بلژیکی - هلندی چکوسلواکی - یوگسلاوی - مجارستانی و ایتالیایی و یونانی تشکیل شده بودند - دوازده هزار نفر هر روز باین محل حمل میشده و گنجایش جایگاه سوزاندن مش های این کامپ جمعا به پنج میلیون و پانصد هزار نفر میرسیده است .

جای تمجب است که حتی کله ای هم درباره اینکه نفرات یهودی نیز شامل این قربانی ها بوده اند در این گزارش گفته شده است .

طبق گزارش دقیق هیئت آمریکائی مربوط برسیدگی پنهانندگان جنگ « تقریباً ۱۷۷۶۵۰۰۰ یهودی از ممالک مختلفه اروپائی در کامپهای Oswiecim و Birkenau سوخته و یا بوسیله گازین ماه آوریل ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ حفه شده اند پس معقفا میتوان گفت که به نسبت خود یهودیها عده متناهی از اشخاصی را تشکیل میدادند که بین سال ۱۹۴۱ و آوریل ۱۹۴۲ و همچنین بعد از آوریل ۴۴ بوسیله آلمانها قلع و قمع شده اند . بقیه دارد



# قضیه در یفوس



آنا تول فرانس

و دلیلی که برای این اظهار عقیده خود اقامه میکرد، این بود که در ولا-مقایق تلخ رابارنکهای زندهای جلوه گرمی سازد لیکن روزی رسید که این دو دشمن خونی، در قضیه ای توافق نظر پیدا کردند و هر دو قلمهایشان را برای دفاع از شرافت افسری بیگناه بکار انداختند، این قضیه که نمونه ای از وقایع افتضاح آمیز فرانسه است و فرغای عجیب بیا کرد و بآبروی وزیر جنگ فرانسه و دستگام عدالت این کشور لطمه زد، بنام قهرمان این واقعه تانر انگیز، به «قضیه در یفوس» موسوم گشت.

پس از سالها، هنوز «واقعه در یفوس» در تاریخ داد-گستری فراموش نشده و هر فرانسوی شرافتمندی که این حادثه غم انگیز را بخاطر میآورد، بر دستگام حکومتی که در آن زمان بر سرکار بوده لعنت میفرستد.

## «در یفوس» يك افسر بدبخت

«آلفرد در یفوس» قهرمان تراژدی مادر شهر «مولهازرن» واقع در «الزاس» متولد شده بود. وی یکی از چهار پسر مرد ثروتمند یهودی بود که کارخانه بزرگی داشت. علاقه مفرط «آلفرد» به نظام باعث شد که خدمت سرباری داخل شود در یفوس جزء نیروی توپخانه بود و هنگامی که داستان ما آغاز میگردد، وابسته ستاد ارتش بود.

این افسر یهودی - مرد با هوش و زرنگی نبود، ولی لیاقت و کاردانش، او را مورد توجه افسران عالی رتبه قرار داده بود چهره گندم کونی داشت و عینک پوش، بدو قیافه گیرنده ای میداده. همانطوریکه گفتیم «آلفرد در یفوس» پدر ثروتمندی داشت و در آنروزها که افسران حقوق ناچیزی میگرفتند، میتوانست با وجهی که از طرف پدرش میرسید، زندگی راحت و آبرومندی داشته باشد.

اکنون که برده از صفحه اول این تراژدی برداشته میشود لازم است خوانندگان ما بدانند تنها عاملی که میتواند در آن ایام، يك افسر فرانسوی را فریب دهد، پول بود و «در یفوس» را هم بدریافت پول از اجانب و فروش اسرار نظامی متهم کردند. نخستین نقش این درام را يك نوکر الزاسی ایفا کرد. وی در سپتامبر سال ۱۸۹۴ با اداره جاسوسی وزارت جنگ فرانسه سندی را که قطعه قطعه بود، ارائه داد. این سند دارای فهرست اسناد دیگری بود که برای افشای اسرار نظامی فرانسه و در نتیجه خیانت باین کشور، تهیه شده بود.

وزارت جنگ در صدد دستگیری تبهکار و خان برآمد.

در سال ۱۸۹۵ نهضت عظیمی بر ضد یهودیها در فرانسه بر پا شده بود که نویسندگان، روزنامه نگاران و مردان متفکر و سیاستمداران روزهم در آن شرکت داشتند. «مرک بر یهودان» فریادی بود که گامویسگاه در خیابانها و کوچه های پاریس و دیگر شهرها طنین میافکند. شخصیت های برجسته آن عهد که یهودی بودند، مورد حمله قرار می گرفتند و حتی «مرد باد زولا» نیز از دهان نمایندگان شنیده شد که از ضد یهودیان اقدام می کردند، شنیده میشد...



«امیل زولا» نویسنده بزرگ آن عصر هم از این جملات که در مطبوعات هم منعکس میشد مصون نبود. «آنا تول فرانس» نویسنده فرانسوی از دشمنان جدی یهودیها و دشمن خونی «امیل زولا» بود و با وجود عفت قلبی که، در او سراغ داریم، خصم خود را مورد انتقادهای سخت قرار میداد چنانکه يك بار در نامه او نوشت: «اگر امیل زولا بوجود نیامد، برای دنیا بهتر بود»

میباشد، کسیکه با دغدغه و اضطراب خاطر به امور خویش رسیدگی میکند روح و جانش تحت تاثیرات زبان انگیز خستگی قرار گرفته است.

بعضی ها خواهند گفت: پس باید از کار و فعالیت دست کشید تا دچار خستگی نشد، در جواب آنها خواهیم گفت: خیر، اشتباه میکنند، کارفرانان موجب خستگی نمیکردند، بلکه بی نظمی و بی ترتیبی در کار موجب این زیانهای عظیم خواهد شد.

کسانیکه ترتیب و انتظامی در کارهای خود میدهند هرگز دچار این وضعهای ناگوار نخواهند شد، چنانکه زندگانی مردان بزرگ صحت این مدعا را خوبی روشن و واضح می گرداند در خانه يك سوال پیش میآید که آیا زائل کردن خستگی از وجود انسانی امکان پذیر خواهد بود؟ بدون تردید جواب مثبت خواهد داشت، زیرا هر موقعی که اسان بخشنند آثار و علامت خستگی را در وجود خویشین احساس میکنند اندکی استراحت نماید. و یا در هوای آزاد قدم زده و چند نفس عمیق باینی بکشد تا تمام گوشه های ریه باز شود، اندکی رفع خستگی خواهد کرد.

در بسیاری موارد هم نوشیدن مشروبات گرم مانند: چای یا چوشانده های الو، سیب، سبزی جات، لیمو و پرتقال یا حتی شنیدن يك قطعه موسیقی فرح انگیز شدت التهای را که از کثرت کار بر مغز و روح و جسم ما فشار میآورد خواهد کاست و آرامشی در جسم و روح بوجود خواهد آورد

رئیس اداره جاسوسی که از مخالفین یهودیها بود، فکرمیگره که تبهکار در میان افسران ستاد است و خط تمام افسران را آزمایش کرد

دو تن از افسران بدو گفتند که خط این سند، شبیه خط سروان در یفوس است. این افسران «مار کی دومور» و «سرهنگ دوبانی دو کلام» بودند «مار کی دومور» رفیق صمیمی سرگردی بنام «والسن استر هازی» بود که هنگام کشایش گره این تراژدی، نقش مهم را بازی میکند.

«دوبانی دو کلام» مأمور شد تحقیقات اولیه را از «در یفوس» بعمل آورد. وی از افسر یهودی تقاضا کرد روز ۵ اکتبر ۱۸۹۴ از او در وزارت جنگ دیدن کند.

هنگامی که در یفوس از او ملاقات نمود، «دوبانی دو کلام» بدو گفت پشت میزی بنشیند و کلماتی را که وی دیکته می کند، بنویسد. این کلمات جمله های اول سند کشف شده بود که بنام «بوردر» مشهور گشت.

امروز ما میدانیم که «در یفوس» در این قضیه کاملاً بیگناه بود؛ ولی وقتی بدو گفته شد که این کلمات را بنویسد گرفتار تشویش گشت و رنگ صورتش بر افروخت و لرزه بر اندامش افتاد. قلمش از نوشتن عاجز ماند. متعذر شد باینکه بر اثر سردی هوا نمی تواند بنویسد ولی هوا در آنوقت چندان سرد نبود.

در یفوس در پایان صحبت گفت: «من نمیدانم مرا چه میشود. همیشه احساس می کنم که قادر بنوشتن نیستم.» «دوبانی دو کلام» شانه هایش را بالا انداخت و از اطاق بیرون رفت و چند لحظه بعد با رئیس اداره پلیس وارد اطاق گردید.

رئیس اداره پلیس بدر یفوس نزدیک شد و گفت: «بنام قانون شما را توقیف میکنم» در یفوس پرسید: «چرا؟ مرا بچه بزه می متهم میکنند» دوبانی پاسخ داد: «بعدها خواهید دانست. احساساتی که هنگام نوشتن نامه ای که بشما دیکته کردم، ابراز داشتید دلیل کافی و معنی بود.»

## فرانسه بر ضد یهودان

در یفوس را فوراً برندان افکندند و دوستانش را از ملاقات او منع کردند، کتابی بار نمیدادند خلاصه بطوری به او سخت گرفتند که معلوم بود از پشت پرده این اتهام، چه راست و چه دروغ دستهای دشمنانش کار میکند. باری، سروان بدبخت را بجرم رابطه با دولتهای خارجی

برای فروش اسرار نظامی فرانسه متهم کردند. جریان محاکمه در تمام جمهوری فرانسه مورد توجه قرار گرفت و هنگامی که در یفوس در برابر میز دادگاه می ایستاد شورشی بر ضد یهودان در کشور فرانسه در شرف وقوع بود. آتشی بر ضد یهودان روشن شده بود که هیچ نیروی قادر بخاموش کردن آن نبود. یکی از رلهای مهم این تراژدی را «رتی یون» عالم مشهور و کارشناس معروف خط بازی کرد.

وی عقیده داشت که سند «بوردر» را در یفوس نوشته است. این بزرگترین دلیل محکمه قرار گرفت و در یفوس را بکلی بیچاره کرد.

«متزلا بوری» که وکیل مدافع لایقی بود از «در یفوس» در محکمه دفاع می کرد، ولی چنانکه در فرانسه رسم است روزنامه ها قضیه را مورد دقت قرار دادند و محاکمی تشکیل دادند و تمام فرانسه حتی کودکان بدو دسته تقسیم شدند. مخالفین و موافقین در یفوس!

در یفوس بالاخره محکوم و بجزیره و حشتناک شیطان واقع در جزیره «آتیل» تبعید شد، ولی در همین وقت مردمان یورکی مانند «کلاوا» و «زولا» در صحت ای دادگاه مشکوک بودند و رای قضات را خطئه کردند. «امیل زولا» رساله ای بعنوان «من متهم میکنم» منتشر کرد و در آن وزیر جنگ را متهم ساخت. انتشار این رساله، پای خود «امیل زولا» را نیز بپایان کشید و دست عدالت او را هم پهای میز دادگاه خواند.

## شرافت ارتش در معرض خطر

در یفوس مدت سه سال در «جزیره شیطان» بود. در اینجا مانند تبهکاران و جانان با او رفتار میکردند و حتی او را از دیدن، منظره دریای آمی هم محروم میداشتند.

افسر بیگناه در زندان تاریک خود نشسته، روز و شب را بسر نوشتن می اندیشید و خبر نداشت که بر سر بیگناهی او، باز ضوفان بزرگتری برخاسته است. در اینوقت سرگرد «استر هازی» داخل صحنه شده بود «در یفوس» هیچگاه در زندگی محتاج پول نباشد، زیرا همیشه داشت؛ ولی «استر هازی» همواره با مشکلات مالی دچار بود. وی مرد عیاش و خوشگذرانی بود و بدین عنوان شهرت داشت. یکروز یکی از کسانی که با او معامله داشتند، دریانت که خطا روا داشته سند معروف «بوردر» شباهت دارد. پدر در یفوس نیز نامه سرگشاده ای خطاب به «بی یو» وزیر جنگ فرانسه، در روزنامه ها منتشر کرد و روزنامه «نیکارو» بحمايت از افسر بیگناه برخاست.

در اینوقت شایع شد که در فرانسه اتحادیه ای از یهودان بوجود آمده تا در یفوس را تبرئه کند و «استر هازی» را گناهکار قلمداد نماید...



بقیه از صفحه ۹۰  
بهداشت

این موضوع در زحله اول مربوط به نظافت است گرچه از دستورات اکید دینی است که نظافت مقدم بر عبادت است اما آطوریکه شایسته است اهالی کرمانشاه چندان توجهی بنظافت ندارند ولی نسبت به اهالی شهرستانها ( بجز همدان چشم پوشی از تلفظ سرد و روحیه کسل و پول دوستیشان که از کلیه اسرائیل های ایران جلو تر هستند ) مخصوصاً تهران بهتر میباشند و برای حفظ ظاهر و حیثیت ملی حتی البتور میکوشند .

با وجود بودن عده کانی دارو فروش وضع بهداشت چندان قابل تعریف نیست زیرا اولاً پایه تربیت اولیه فوق العاده ناقص ثانیاً طبیب زیادی که واقعا اسرائیل باشد در کرمانشاه وجود ندارد بیمارستان و کلینیک که مختص جامعه اسرائیل باشد نیست ولی امید میرود که هیئت جوانان بتوانند باین امر مهم توجه کنند و در امور بهداشتی کاملاً مراقبت نمایند از دوسال پیش با همت انجمن باوان و کمیته مدارس و کمک جوانان خصوصاً

وزیر جنگ و رئیس ستاد دیگر حاضر نیشدند باز دیگر قضیه در ریفس در محکم مطرح گردد و « زولا » را بجزم طرفداری از یک افسر خائن . بیای میز دادگاه کشانند . در این هنگام معلوم شد معارن اداره جاسوسی « هانری » نام داشت سندی جعل کرده است و همین مناسبت خود کشتی کرد « استرهای » هم از فرانسه گرفتند . موضوع در ریفس دجاله پیدا کرد . اصل قضیه از میان رفت و بحث بر سر این نکه در گرفت آیا کابینه فرانسه و ارش ، عمل شرافتمندانه ای انجام داده است یا اینکه دشمنی آنها با یهودیها بحدی رسیده است که مرد بیگانه را بیهوده محکوم کرده اند بدین طریق هنگامی که « در ریفس » در زیر آفتاب سوزان جزیره شیطان می سوخت ، طرفدار او یعنی « امیل زولا » محکوم شد .

مطبوعات محکم را تهدید کرده و از اینکه حکمی بر خلاف حکم سابق صادر نماید بر حذر داشته بودند . ارزش نمی خواست حقیقت امر مکشوف شود و همه دریابند که چگونه عده ای بی وجدان ، مرد بدبختی را بیگانه محکوم کرده اند ، بالاخره بار دیگر در ریفس رامعا که کردند و دوباره او را محکوم نمودند ؛ لیکن در را احساسات عمومی فرانسه و حمله های قلمی موثر نویسندگان معروف نتوانستند پایداری کنند و زودی او را بخشیدند و آزاد کردند . اما « در ریفس » وقتی از زندان ردائی یافت که مویش سپید و بدنش هلیل و آبرویش از دست رفته بود .

نقل از اطلاعات هفتگی

رحمت فوق العاده بانوماشالله سرورمند و بانور کتی و بانو بخشی و آقایان میرجانی و سعادت مند و حقیقت برای جاو گیری از بعضی امراض و کمک به مرضا مخصوصاً مبتلایان به تیفسوس اقدام مؤثری شد که صدها نفر از خطر مرگ نجات یابند .

روحیات - صفات و اخلاق

بازیان بسیار مطیع مهربان و علاقمند بکانون خانواده اکثر با سلیقه ولی خود خواه و حود و اغلب عیب جو و پر حرف و متکبر لجوج قانع در عوف و دل سو زو گاهی بموقع دلیر و ترس هستند . متاسفانه بواسطه نبودن وسیله تربیت هر یک ببل و بسلیقه خود بار آمده اند و کاملاً آشنا بشکلی خانواده منظم و بادیسپیلین نیستند ولی اگر جزئی توجهی بروحیه آنها شود شاید بهترین کدبانوها و بهترین مادران از کرمانشاه بوجود آید .

بدون مراعات شرایط لازمه یکی از بهترین آرزو های آنها وشوهر هایشان زود انتخاب کردن همسر برای فرزندانشان است اینست که اکثر خانواده های کرمانشاه در زندگانی معطل و مایوس هستند .

مرد ها اکثر برهنه خوشحال میهمان دوست و غریب نواز قابل به معاشرت و با ذوق و با استعداد و عیاش هستند اغلب با داشتن فقط مخارج یکشب بهترین لذت را از وقت حاضر میبرند مقید بزمان حال و غافل از فردا . اکثر دارای عزت نفس ولی خود خواه و گاهی متکبر . شهرت طلب و مقید به نیک نامی و علاقمند بانخوارات ملی بواسطه تمایل قدیمی قدری موهوم پرست هستند . زود دوست میشوند و زود هم دوست میگیرند بیش از سایر اسرائیل های ایران خصوصاً تهران سختی و بلند همت میباشند . خون گرم و ساده و زود پاور و نیک نفس و گاهی ترسو ولی متدین هستند .

دوش زگان بسیار عقیقه نجیبه و مطیع و ساده و مهربان ولی چون در دامن مادران تربیت نشده بزرگ شده اند کاملاً اجتماعی نیستند اگر خوب تربیت شوند مادران بسیار لایق و بسیار مقیدی برای آینده هستند متکبر ولی متبکر و با سلیقه و علاقمند بهانه داری و بسیار دوستدار والدین و اقوام ، کمتر متوقع ولی بیشتر خدمتگذار بسیار معجوب و متین هستند ولی طبیعت نسبت آنها ظالمانه رفتار کرده زیرا برجستگی و قابلیت آنها چند درجه برتر از جوانان است و بواسطه نبودن جوانی قابل همسری آنها میتوان گفت اغلب دختران اسرائیل کرمانشاه تیره بخت هستند چونکه اخلاق و معنویات جوانان بی پایه ملکات و صفات نیک و شایستگی دختران نمی رسد .

بقیه در صفحه ۱۱۴

خدا را بشناسید

راز خلقت

بقیه از صفحه ۹۱

پس اگر چنین امر ناگهانی رخ نداده بود این مناظر سطحی و مزایای ظاهری یعنی امر موجوداتهم که لرزش نا پایداری بیش نیست هرگز پدیدار نشده و آسمان امکان بهمان صافی پیشین باقی مانده بود .

بدین جهت باید بدانید که علت غائی در خلق مخلوقات نیست و نباید هم باشد زیرا که اصل علت که بنظر سطحی ما ایقدر کلی و واجب میآید و از آنرو برای هر علتی ناچار معلولی می جوئیم و هر معلولی را ناگزیر منوط بعلتی میدانیم و همواره علت را مقدم بر معلول می شماریم و این دو را که بظاهر دو دور باطن یکند بطوریکه شاید و باید بیکدیگر نمی پیوندیم که فرقی بین آنها جز در لفظ و هیچگونه جدایی در آنها نتوانیم قائل شویم که بالاخره گرفتار بن بست دور و تسلسل نشویم ، صرفاً از مغترعات فکر نارسای بشر و کاملاً متناسب با چشمان کوتاه بین و ظاهر نگر خاکی ما است که چون این حالت علت و معلول را در روابط صوری بین آفریدگان نزدیک و شبیه بخود مشاهده می کنیم آنها در خیال خود کلیت می دهیم و گمان داریم که همه جا و در همه موجودات ، حتی در پروردگار نیز باید حتماً جاری و جاری باشد ، و حال آنکه این قانون اختراعی بشری و ناموس کلی همه گانی و سرمدی ( بگمان ما ) اساساً در آفرینش کائنات و آغاز پیدایش ممکنات بهیچ وجه راه نداشته و منحصرأ با پدید آمدن فکری بدوی بشری بوجود آمده است و با پیشرفت فکر بشر هم از بین می رود .

بنابر این پیدایش هستی را هرگز نمی توانیم و نباید هم معلول علتی بدانیم ، چرا که در اینصورت ، بنا بقانون کلی ما که در بالا بدان اشاره شد ( چون هیچ علتی بی معلول و هیچ معلولی بدون علت نمی تواند باشد و هر دو از یک جنس و در یک ردیفند ناگزیر می شویم علت اولیه را محکوم و مقید بداشتن معلولی بدانیم و در حقیقت آن معلول را از جنس آن علت و یا خود آن بشناسیم . پس ، بدیهی است آن علت که به خیال ما بدوی است ، هر چه باشد و هر طور آن را در مغزلیه و اومه خویشتن تخیل و توهم کرده باشیم . ناچار ، مجبور ، و محتاج ، و در نتیجه ناقص و خودش عین معلول و با از جنس او میشود بنابر این مخلوق خواهد بود نه خالق ، و معلول است نه علت .

پس بیهوده بخود رنج جستجوی علت و راز آفرینش را ندهید و در تکاپوی آن نباشید ، چرا که خلقت بی رویه اصلاً علتی ندارد تا پویشیده ماند و جز این رازی ندارد که نهفته باشد .

سراسر موجودات و کلیه کائنات مانند بخار کم دوامی است که آئینه شفاف ابدیت را چندی در چشمان بسیار نزدیک بین ما کدر کرده و کمتر از لحظه کوتاه و ناچیزی جاوصفای آنرا گرفته است و بسرعت نیز بر طرف خواهد شد .

برده هستی که بر افتد ، پشت آن جز نیستی مطلق ، یعنی ابدیت و بی نهایت چیزی نخواهد بود و غبار خلقت که زود رده شود ، از آن نام و نشان و یادکاری نخواهد ماند .

تمامی دوره عمر کائنات ، هر قدر دراز باشد ، جز لمحّه آنی و رو بای زود گذر و بس کرتاهی در برابر نامتناهی و ابدیت چیزی نیست .

بنا بر این ، چون خلقت همیشه نبوده و بعد هم نخواهد بود ، غرض و مقصود و سر و رازی به مفهوم بشری ندارد و نمیتواند و نباید هم داشته باشد .

هنگامی که تراکم ذرات و اتم های کنونی کون از هم پیاشد یعنی هنگامی که امواج گرفتار و اسیر امروزی که کلبه موجودات را اینسان مختلف و متنوع و ساکن ، نظر ما جلوه گرمی سازند از بند و زندان موقتی ماده رها شوند و لحظه ای هم بشکل امواج آزاد و تیز پر ولی باز مقید ، سراسر کیهان را در نوردند تا آنکه در نتیجه همین تغییر اشکال ، حرکت مقید به حرکت مطلق یعنی سکون بدل شود ، رشته هستی صوری امروزی نیز از هم گسسته می شود و صفای کامل پیشین بر میگردد .

اصل الاصول و حقیقه الحقایق مطلق که ایقدر ظاهرأ در بی آنت دوران ولی باطناً از آن گریزانند :

از لیت ابدیت و بی نهایت و یگانه چیزی ، که ذاتا و لزوماً وجود داشته و دارد و خواهد داشت و حقیقتاً واجب - الوجود است ( نه به مفهومی که در نظر همه است ) خلاء کامل هیچ محض ، عدم صرف و نیستی مطلق ، بدون هیچ قید و شرط و صفت است که با وجود این یکی از صفات بشمار زمینیش کبریائی و نام و نشان خاکیش جبروت نامتناهی است . خلاصه اینرا بدانید و یقین کنید که قاعده کلی و ناموس سرمدی از لیت ، ابدیت و بی نهایت صفای مطلق و باکی نام و تمامی است که خالی از رنگ بود و عاری از رنگ وجود و تهبی از کدورت صفات باشد .

اکنون که دانستیم کمال معرفت و شناسایی چرخشاندۀ چرخهای فلکی و گرداننده پرگار دائره هستی ، در نفی کامل و تام و تمام کلیه صفات از اوست باید بدانیم کلماتی بهتر از هیچ محض ، عدم صرف و نیستی مطلق پیدا نمیشود که بتواند ذات بی چون و صفت نا پذیرش را از سایر موجودات و دیگر ممکنات متمایز مشخص کرداند تا او را هم در ردیف سایر



مخلوقات رنگ پذیرش قرار ندهد، چرا که هر صفت وجود اثباتی غیر از سلبی بالا بدو داده شود «ولو هر قدر تخیلی و لطیف باشد و هر اندازه بنظر ما دور از عالم ماده بیاید، ناچار موصوفی میخواند که از جنس و هم ردیف خود آن صفت باشد» بنا بر این چون صفت و موصوف مانند علت و معلول بهم پیوست و جدائی ناپذیر میکنند بر وضاحت که آن موصوف هم مانند صفت موجود میشود در هر موجودیهم ناچار مخلوق میگردد.

در اینصورت ناگزیر یا باید همه مخلوقات را خالق دانست و یا آفریده گار را آفریده پنداشت، صفت و موصوف، علت و معلول، سبب و مسبب و نظائر اینها که خاکبان را اینسان بخورد مشغول و گمراه کرده است، از زاده‌های فکر بشری و برداشته حواس ناقص و معلول کوتاهی اندیشه ما و از این رو پیدا شده است که اسان مجبور است خلقت را با مقیاس درک و فهم خود قیاس کند، بدین جهت صفات خلقی را به خالق میدهد منتهی منتهی بزرگ بر سر پروردگارش می گذارد که رحمت کشیده و صفاتی بزرگتر و بهتر و بشیال خویش کاملتر از آنچه خود دارد بارو لطفا بخشیده و خشنود است که گردگار بی چون یعنی غیر مخلوق و موجود، و صفت ناپذیر را با این صفات بچگانه وصف کرده و ذت بی همتایی درک نکردنی را اینسان کودک وار شناخته و این زاده فکری را بدیگران نیز شناسانده و خلاصه آفریده خود را آفریننده و بت گلین و چرکین خویش را زیننده خدایی و پروردگاری پنداشته است.

چرا با چشمان تن بین تن و نه با دیدگان جان بین جان قضاوت و همه چیز را بسود خویش و با وجود خود قیاس می کنید و کائنات را از نزدیک و با چشم کوتاه بین می نگرید و ادیت را هم چیزی از جنس خود یعنی موجود و مخلوق می پندارید و صفات زاده خاک را بدان ذات پاک میدیدید. اگر طبیعت حواس دیگری غیر از این حواس معدود و محدود و ناقص بنا داده بود و اعضاء ما را برای درک تاثرات دیگری جز آنچه اکنون داریم مجهز کرده بود، سراسر خلقت را طور دیگری میدیدیم و قضاوتی غیر از قضاوت سطحی و کودکانه کنونیمان در باره آن و پدید آورنده اش میکردیم شهادت چشمان، محسوسات دستمان و سایر اعضاء میبوی و ناتوان ما بکلی غلط و کاملا نسبی و صوری و سراسر اشتباه و توهم است.

جهان مرمی صرفا از عناصر نامرئی و نستجیدنی و لس نگردنی تشکیل شده و جز قوای غیر مادی و نامحسوس و غیر قابل درک چیزی وجود ندارد.

مردم گمان دارند که جسم آنها خوش و ناخوشی، لذت و یازنج را حس میکند و وقتی چیزی لذت و گوارایی را می خورند و می آشامند تنها کام و ذائقه آنها شیرین و خوش می شود و یا سنگامی که بغمه دلکشی را میشوند گرش آنها لذت میبرد، در صورتیکه حقیقت واقع بکلی غیر از اینست که بنظر می رسد.

اگر عصب غده صنوبریه که ادراکات را بدماغ میرساند قطع شود دیگر هیچوجه چیزی را درک نخواهیم کرد و کلیه حواس فلج میشوند، بطوریکه دیگر عمل خوشگوار دردهان ما مزه و کلپهای معطر دربینی ما بوی نخواهند داشت گوش ما دیگر آهنگ روحناز را نخواهد شنید و چشمان ما خوردش جهات را نخواهد دید. دستانمان نوازش دلپذیر و پادمان سوزش آتش را حس نخواهند کرد. حتی با یک الفا و تلقین ساده نیز ممکن است دماغ را کرخ و کلبه حواسرا بطوری عوض کرد که تلخی صبر زرد در کام ما شیرینی عمل دهد و زبری خار مقلان نرمی برنارنا بنظر آورد، روز روشن شب نار و هیاموی گوش خراش به نغمه دلنواز بدل شود. پس در تمام این احوال تنها روح و روان ما است که حس و درک میکند نه جسم مادی و خاک کیمیا.

همانطور که شهب ثاقب در ضمن سیرشان در فضای بیگران گاهی به وای کره ما تصاف میکند و از این برخورد دمی چند روشن و مرئی میبوند، همایون روح متفکر ما نیز که در رفت و آمد بی پایان خود در کیهان بکره خاک تصادف کرده، ناچار است مطابق مقتضیات عالم مسانی تازه اش، دمی با شادی و امیدواری و زمانی با تلخی و دکامی بسزورد تا باز به عالم نا مهتاهای بر گردد و حرکت دائم خود را از سر گیرد.

اگر خواب را در نظر گیرید که در آن سخن میگوید، می شنوید می بوئید، میخورید، می بینید و لمس میکنید بدون اینکه وانما چیزی جز رؤیا در داخل و خارج شما وجود داشته باشد. بخوبی خواهید فهمید که سراسر خلقت بسان خواب و خیالی بیش نیست.

تمام این آمد و رفت و غوغای که بشر، که بگمان خود، اشرف مخلوقات و انبساط موجودات است راه انداخته، بانک بیهوده جرس خالی و خیالیست که موقتا دمی چند سکوت مطلق را بهم زده و با رفتن انسان آنچه ادعا های بچگانه، افتخارات کردگانه با کلیه تاریخ خونین و ابلهانه اش که راپای آن مز خون ریزی و تملقات خائنانه چیزی نیست پوچ میشود و جای خود را به خاموشی اصلی و سکوت ابدی میدهد.

پس نتیجه و خلاصه فلسفه فوق اینست که خلقت کائنات و آفرینش موجودات که ما هم جزو آنیم، حالت کدورت موقتی و لکه ابر گذرنده بی دوامی در آسمان صاف و فضای شفاف عدم صرف است که نه مقصد و نه مقصود، نه منطقی نه دلیل، نه جهت نه سبب و نه سرو رازی نهفته و پنهان دارد که بتوان آنها کشف کرد و بملت غائی و روبه ابتدائی آن بی برد.

دانشندان، بیهوده خود را در تکابوی معمای هستی برنج می افکنند و رحمت حل آنرا بر خود هموار می سازند غافل از آنکه طاب مجبول مطلق و یافتن نا باب و جستن نابود و دیدن نادید عمری را در اشتباه و سرگردانی و حیرت و ناکامی بسر می برند و در پایان، چون ره زین شب تاریک بروزنی برند، فسانه گویان در خواب میشوند و هنگام رفتن میگویند:

در رفتیم بحسرت و ندانیم چه بود  
زین آمدن و ماندن و رفتن مقصودا

رفیق ارجمند بقدری شیوا و دلنشین و دلچسب و شیرین اینها را بیان میکرد که قدرت تفکر را از من گرفته، جراتم را برای اظهار عقیده سلب کرده و جای چون و چرایی نگذاشته بود.

من بی نواهم در جذبه گفتار گیرا و دلربایش چنان گرفتار و از بیانات جان فزایش بطوری مست شده بودم که خود را در جانی و رای اقلیم وجود و بکلی فارغ از ماجرای بود و نبود یانتم و رفت آنچه رفت و دیدم که یارای گفتنش را ندارم.

حال که از آنحالت تکفندی باز آمدم و از آن عوالم وصف ناگردانی با کمال حسرت برکشم، دیدم که شمع فروزان آسمان خاموش شده، کنبه نیلگون بر ستاره چرخ زده و دیری از نیم شب گذشته افق سحر گامان روشن گشته و نسیم صبحگاهی وزیدن گرفته، دلبر شیرین زبان و گریز یابم رفته و دستم از دامان گرامیش کوتاه است.

در عوض با نهایت مسرت دریافتیم که تشنگی کشنده روحم، به آب گفتار جان پرورش فرو نشسته، تاریکی بیش از فکرم زدوده شده و فروغ تازه ای سراسر روانم گرفته بود.

در این هنگام که همه کائنات و سراسر موجودات، با آن عظمت حیرت زا و جبروت جنون آورش، به گفته رفیق، بکلی از نظرم معو و از دیده، جانم سترده شده بود و چیزی جز خلاء صرف و سکوت مطلق در برابر نبود، ندانم چه افتاد که نگاه چشمان خاکبیم به بالا افتاد و درینم آمد که صافی آسمان، چشمک ستارگان درخشان، فریبندگی کائنات، زیبایی موجودات، خنده اختران فروزن، راه و روش روشنائی کیهان، فسونگری عالم هستی و دلربائی فلکی را به هیچ پندارم و همه را چون خواب و خیالی بدانم که آغاز آن نیستی، بودش نابود و پایانش نیز فزای صرف باشد.

**بیلان نمایش شمشون**

عایدات	مخارج
فروش بلیط در دو شب	کرایه سالن - ۱۴۵۰۰ ریال
- ۴۱۰۱۰ ریال	چاپ بلیط و آگهی - ۱۸۴۵۰
- ۴۱۰۱۰ عایدات	تیمیر بلیط - ۳۲۴۳
۲۹۵۰۵ مخارج	مخارج متفرقه ۵۰ - ۹۹۱۷

۱۲۰۰۴ ریال در آمد خالص - جنم ۵۰ - ۲۹۵۰۵ ریال مبلغ ۶۵ - ۱۸۰۰ ریال بابت ۱۵٪ از در آمد خالص این نمایش - بفتح کتاب عالم بهبود پرداخت میشود. متصدی صندوق هیئت هنر پیشگان صیون

پ - شاری

**مژده بجوانان**

از قرار اطلاعاتیکه رسیده است در نتیجه اقدامات خیر- خواهانه آقای مراد اریه نماینده مجلس شورای ملی مواعظ و اشکالانیکه برای دخول جوانان اسرائیل در دانش سرای عالی درین بوده رفع شده و اکنون افراد جوان اسرائیل بانهایت آرازی و احفظ نام و عنوان ملی خود میتوانند از این فرصت بهره مند شوند.

**مجلس تذکر برل کاتسی نلسون**

روز شنبه ۱۳ مرداد ماه جاری مجلس تذکر مرحوم برل کاتسی نلسون در دستان کورس منعقد بود. برل کاتسی نلسون رهبر کارگران ارض اسرائیل و عضو شورای صیونست بود. مشارالیه خدمات و زحمات زیادی در باره آبادی ارض اسرائیل کشیده و مدیر روز نامه معروف دارار چاپ فلسطین بود.

وی در سال قبل در ارض اسرائیل فوت و جامعه اسرائیل را داغدار نمود.

**تقاضای تشکیل يك دولت یهود**

**اورشلیم (بالکون)**

برحسب خبری که از ورشو رسیده است فراکیونیهای حزب کارگر از جمله صیونیستهای یهودی که هنوز در ورشو اقامت دارند تشکیل يك دولت یهودی آزاد و مستقل را از دولت خواستار شده اند.

**مژده بافراد تریاکی اسرائیل**

همانطوریکه قبلا اطلاع دادیم بدبختانه مدتی است مشاهده میشود که عده ای از افراد اسرائیل مبتلای کشیدن تریاک شده اند گذشته از اینکه تریاکی بودن عامل مهم ایجاد بختی است برای خود تریاکیها. وجود این قبیل اشخاص بجای مفید و دن برای جامعه مضربلکه مسوم و موانع خواهد شد خوشبختانه تنها کسیکه برای مبارزه بر علیه این سم مهلك در جامعه اسرائیل ایران بر خاسته است آقای مراد اریه نماینده مجلس شورای ملی است. تاکنون در سایه جدیت و همت ایشان تقریبا ۱۵۰ نفر از اشخاص تریاکی اسرائیل شفا یافته و مانند مردم کاملا سالم با نهایت امیدواری زندگانی میکنند.

عده ای از شفا یافته گان به ما مراجعه نموده اند که بدینوسیله از آقای مراد اریه تشکر شود.

ما بتوبه خود از جناب آقای اریه که همواره هم خود را برای ترقی و سعادت جامعه اسرائیل مصروف میدارند تشکر نموده و موفقیت ایشانرا خواستاریم.



# کرمانشاه

بقیه از صفحه ۱۱۰

جوانان شهرت دوست، مردانه صفت، باگذشت، غیور، احساساتی دوست و آشنا برور عیاش و قدری مایل به ول گردی، باز هم برهنه خوشحال و دارای عزت نفس و متکی به نفس، جاه طلب، خود خواه و خود پسند ولی مهربان، و خدمتگذار، زود باور، ساده دل، بی تزویر ولی نقشه کش، تپی دست ولی چشم و دل برو قانع . اغلب دلیر و بی باک و قلدر منش ولی خیر خواه و مهربان میباشد بواسطه عدم توجه مردها و غفلت با جوان ربودن و مسائل تعلیم بتدریج نسبت برسوم ملی و مذهبی بی ایمان میشوند . خیلی کم دور اندیش ولی بسیار غافل و گاهی لایقید و «بمن چه گو» و بسیار مقید بشرافت و حیثیت و شخصیت میباشد دارای ذوق و استعداد کافی بوده ، بسیار قابل تربیت و تعلیم می باشند ولی چون آشنا بشرابط تشکیل خانواده نیستند و از وظایف پدری بی خبرند ولی چون ازدواج میکنند مرتکب خبط بزرگی میشوند که صدمه و لطمه آن بهماز چندی بخود و جامعه وارد می شود .

## هتغذین و نیکو کاران

بانوان — بانو طلا یزدی ، بانو بخشی ، بانو کاظم زاده ، بانو میرجانی ، بانو سرورمند ، بانو کبکی ، بانو صادقی ، بانو راحل نیزابی .  
مردها — آقایان حبیب شمعیا ، میرارجمند ، حکیم زاده ، خلیلی ، میرجانی ، سعادت مند ، صدیق پور، مشه های یزدی رکنی جوانان — آقایان یاشرمل ، واحدی ، اخوان دانی ، اخوان نیکروش ، یعنی ، شماش ، دردشتی ، جانان، داروگر ، خانزاد  
طریق اصلاح

اولین قدم اصلاح هر اجتماعی فدکاری و از خود گذشتگی افراد آن جامعه میباشد و بس . پس از آن ایجاد اتحاد بین کلیه طبقات و تشکیل جلسات منظم مردها بانوان جوانان و دختران هر يك علیحده و تشکیل مجلس سخنرانی عمومی هفگی . دادن نمایشات انتقادی و اخلاقی — تهیه بودجه کافی برای مدرسه و استخدام معلم هر چه لایقتر و باسوادتر با حقوق کافی برای کلاس های هر چه باینتر زیرا پایه تعلیم را بایستی از اول بدست استاد مطلع و علاقمند سپرد .

توسعه مدرسه و آباد کردن آن توجه مخصوصی به تربیت دختران و مادران و ایجاد روح شهامت و دلیری آنها تفسیر معنی واقعی دیانت خصوصاً برای جوانان و خود داری از تلقین موهومات بنام دین . توجه به بهداشت و تاسیس مریضخانه و کلینیک تاسیس کارگاه یا کارخانه برای فقراء و یتیمان . تعلیم اجباری و منجانی کلیه اطفال برای کلیه یتیمان شرکت در اجتماعات دیگران

# بزرگترین مسابقه کشتی باستانی

## بین جوانان ایسرائل

### در محل کلوپ ورزشی اردن

واقع در سه راه شاه کاشی شماره ۱۰۱۹ در ۵ شهریور ۱۳۲۴ بین وزنها مختلف و بعداً بین قهرمان های وزنها بعمل خواهد آمد

گلدان نقره تقیس به قهرمانان جایزه داده میشود از داوطلبان دعوت میشود که

تا اول شهریور برای نام نویسی و کسب اطلاعات بیشتر به محل کلوپ رجوع نمایند

هیئت رئیسه کلوپ ورزشی اردن

## ایسرائلهای حساس کرمانشاه

عالم بهبود برای افراد روشن فکر و با ذوق منتشر میشود شما که احساسات ملیتان قوی است و باین صفت در همه جا معروف و مشهورید با خرید یا اشتراك عالم بهبود از مغازه فرشته عشق و علاقه خودتانرا ثابت گردانید .

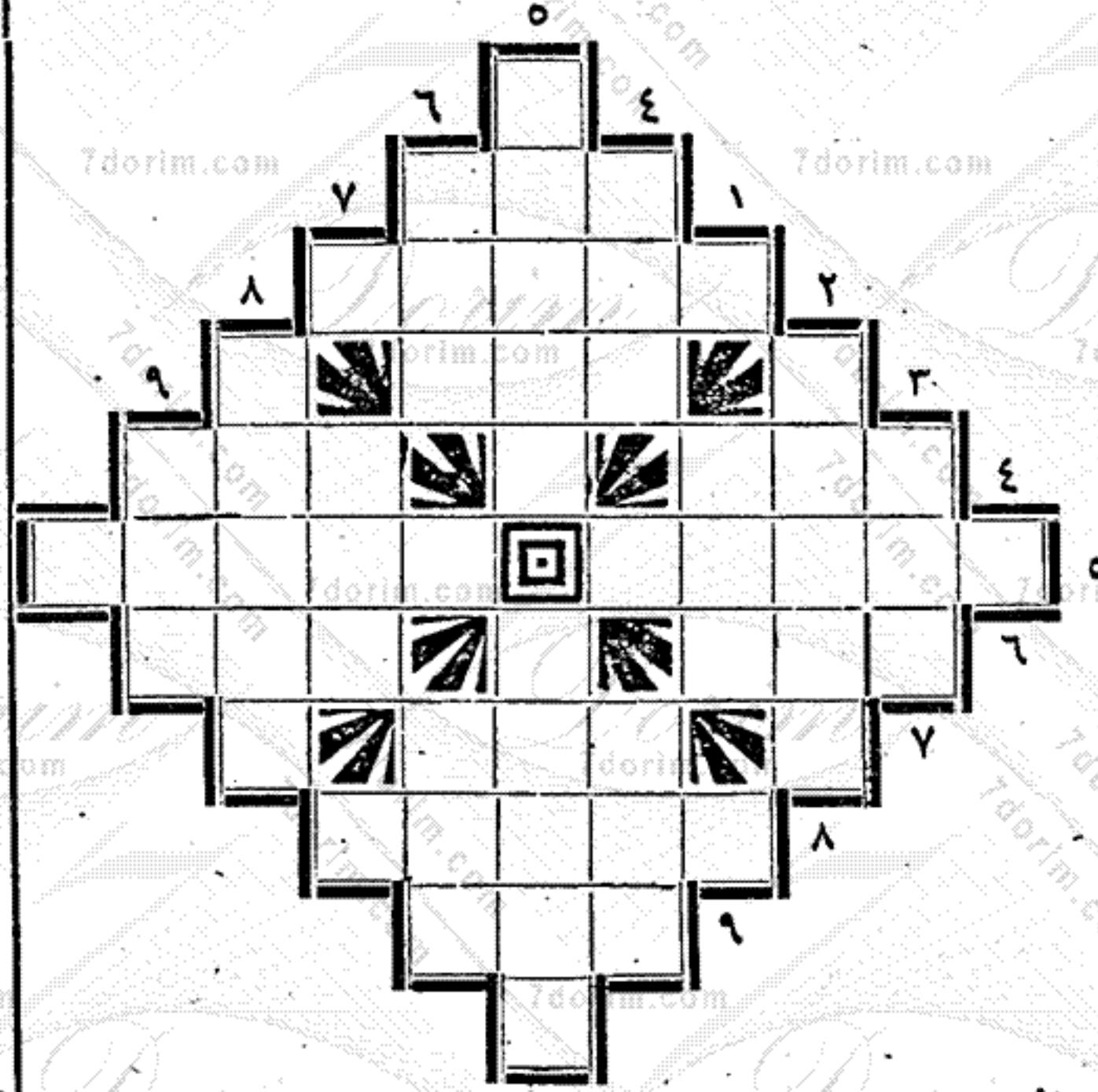
# کوروش کبیر

وقح بابل؟! ..

ومعاشرت فردی واجتماعی دور کردن این تصور و وهم فقط پول یگانه وسیله سعادت مندی است .

تقسیم کارهای اجتماعی و ملی بین اشخاص مربوط و لایق و کوتاه کردن دست عناصر بی کفایت و خودخواه از امور ملی تهیه وسایل تحصیلات عالی جوانان .

جلو گیری از ازدواج بی موقع جوانان نارس و بی تربیت تاسیس صندوق خیریه و صندوق ملی مرتب در تحت يك محاسبه دقیق و منظم بالاخره بیش از این توجه بزیر دستان و کمک برای ترقی بینوانان و دوری از خودخواهی و خود پسندی .



افقی

۱ - به آخرش > ب < اضافه کن هتتاب میشود ۲ - در آسمان پرواز میکند ۳ - خجالت ۴ - باداش کلوخ انداز - اجرت ۵ - در اصطلاح نظامی يك عده سرباز با تجهیزات لازم را گویند ۶ - ساحل و کرانه ۷ - بچهار پایان اهلی گویند ۸ - بدون سر و شاخه و ریشه را گویند ۹ - از آنسو آوری است ۱۰ - نمره ۹ - سابقاً به مادر ها میگفتند

عمودی

۱ - قدم ۲ - شاد ۳ - خنک ۴ - خوشی - نام یکی از شهر

# جوابهای خصوصی

## آقای عبدالله دهقان

تهران : احساسات گرم و قلم پر حرارت و نظر صحیح شما زاجع به معایب اجتماعی و فردی ملت ایسرائل مورد تقدیر است . ولی چون نیایستی بیش از این افراد غیر ایسرائل از معایب ما با خبر شوند لذا در نظر است پس از تهیه حروف عبری هزاران معایب خود را گوشزد نمایم .

بنا بر این فعلا فقط برای حفظ حیثیت ایسرائل در نظر دیگران چاپ مقاله شما را موکول به تهیه حروف عبری میکنیم

## آقای الیاهو حاج مشه کرمانی

کرمان : نظر ساده و قلب پاک شما نسبت به اهمیت تاریخی ملت ایسرائل بجا است . ولی تریف از گذشته و انتقاد نمودن بمسابق، امروز برای ما فرهنگ و بهداشت و ترقی و توانائی برای گرفتن حقوق پایمال شده نمیشود .

از شیر مرده چه کاری ساخته است ؟ بهتر اینستکه بگوئیم معایب شرم آور امروز خود را رفع کنیم بعد تعریف و توصیف نمایم .

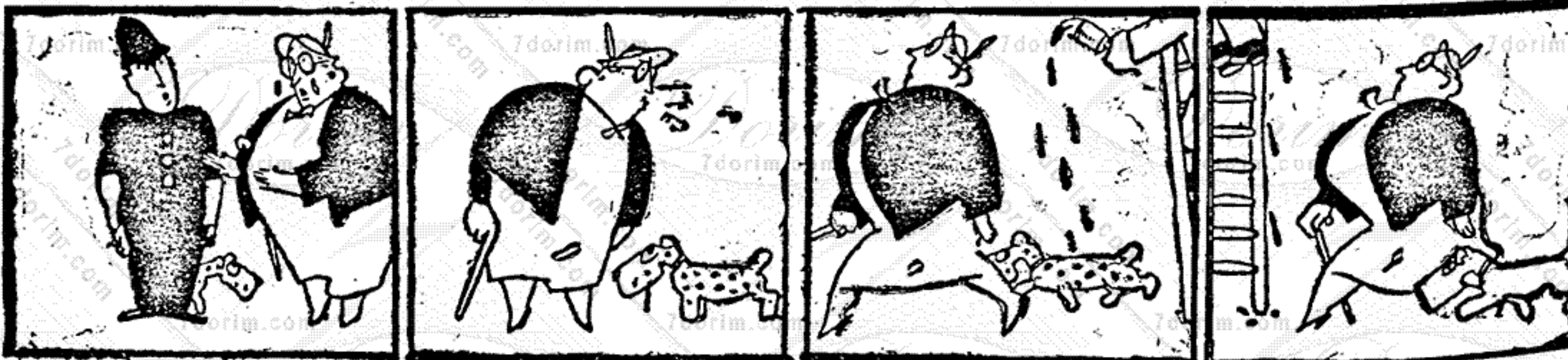
## آقای داود ربی ابا

بروجرد : پیشنهاد شما برای بنای بیمارستان بجا است هده دیگری هم از این قبیل پیشنهادات داده اند ولی چه کسی خود را مسئول این ملت میدانند ؟ طبقه اول و دوم ملت ایسرائل در پای خمهای نعمتهای بی کران خود از می غرور و غفلت مست و بی خبر افتاده اند و طبقه سوم و چهارم که اکثریت ملت را تشکیل میدهند خود مانند کوری است که محتاج عصا کشی باشد .

پس از راه دیگر باید بفکر بر آوردن این قبیل آرزا بود زیرا از این ملت آنچه می بینید منظره سر آبی بیش نیست

های حجاز است ۵ - کوکب - افق و ساحل ۶ - نام یکی از دستوران ها - آلت نجاری ۷ التماس ۸ - وجوه و اثاثیه قیمتی را در آن نگاه میدارند ۹ - بین دو بلندی واقع است به دو نفر از اشخاصیکه این جدول را صحیح حل نمایند بحکم قرعه ۴ قسمت از این کتاب برای آنها فرستاده خواهد شد جواب تا آخر شهریور قبول است .

# شرکت سهامی چاپ



هاستان بدون شرح

از راست ایچ



تیران - چهارراه یوسف آباد  
انگلیسی نادری

نشانی:  
خیابان چرچیل  
کوچه گل کار شماره ۷

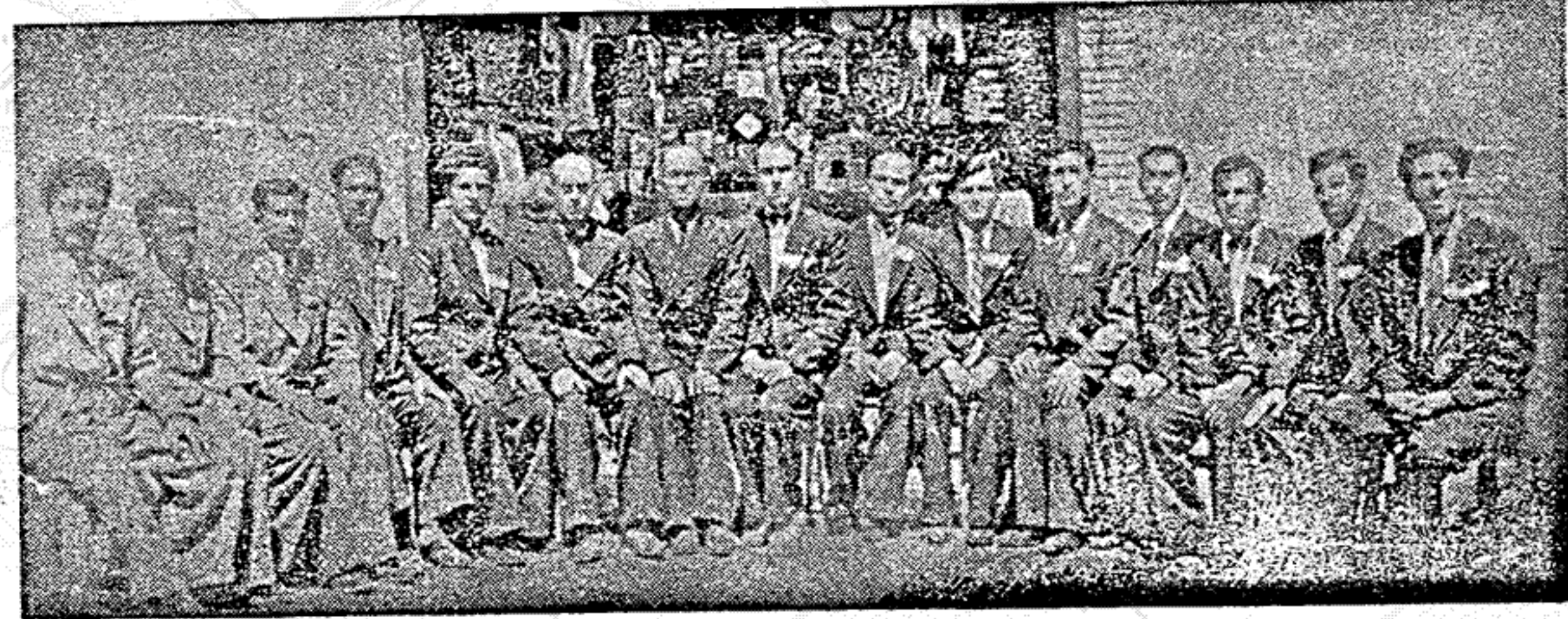


گردآورنده:  
مهندس اوبستانی  
حبيب الله لوی

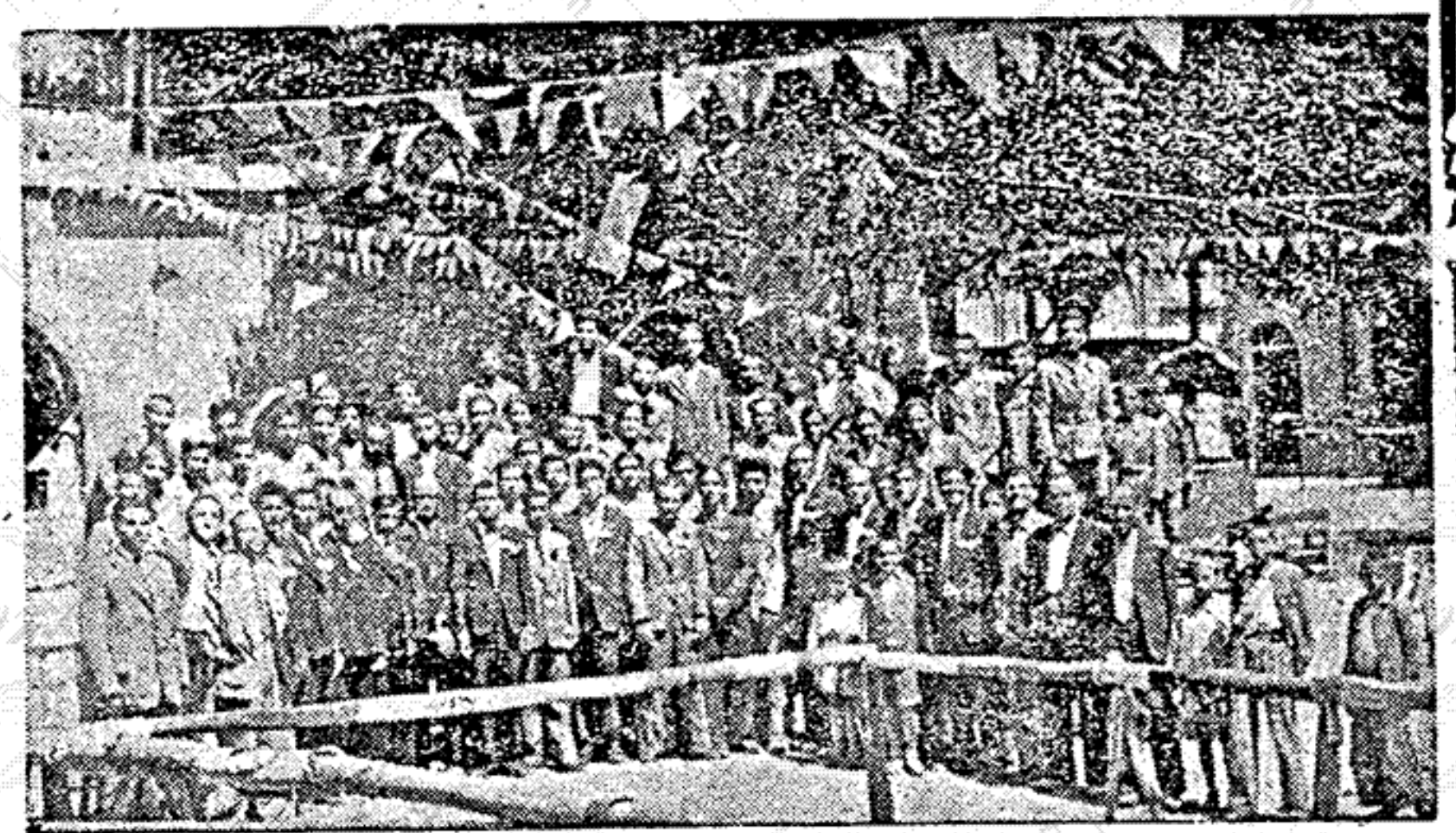
بها ۷ ریال

قسمت ۷

## هیئت جوانان ایسرائل کرمانشاه



اوراست بچپ - آقایان: فرشته - نیکروش - جانان - فرخی - احدیان - دایمی - صادقی - باشارال - واحدی  
خلیلی - یمنی - شمش - نیکروش - خانزاد - دردشتی  
(متأسفانه عکس آقای داود سالم راده که موسس این هیئت بوده اند چون تا بحال بنا نرسید در این شماره چاپ نشد)



منظره ای از کارکنان سازمان پارتی کانون جوانان کرمانشاه در دیرستان اتحاد

برلده جاوزه قسمت چهارم  
این کتاب دارلده شماره  
۷۷۷  
می باشد که با ارالده قسمت  
چهارم این کتاب مبلغ یکصد  
ریال لده اپرداختی هوده

«یکصد ریال جایزه»  
برای هر قسمت از این  
کتاب که معشر میشود یکصد  
ریال جایزه تعیین داده  
شده است بدین طریق که هر  
قسمت این کتاب دارای لمره  
ای خواهد بود و بین لمرات  
قرعه کشی خواهد شد پس این  
صلحات را نگهدارید و بده  
خود را بازمالید هاید یکصد  
ریال لعیب هماغروه

۸۷۹

برلده این قسمت در  
قسمت هشتم اعلام میشود

### آنگهی

عده ای که بمعروفیت لامار  
رشک میدرند بمنظور اخازی بهما  
مراجعه میکنند و از ما پول میخواهند  
چون ما بهیچیک از این افراد اخاذ  
دیناری نمیدهیم باین جهت بر ضد  
لامار انتشارات نادرستی میدهند  
تمام مردم تهران و شهرستانها که  
پیوسته لامار مینوشند میدانند این  
افتراءها چقدر بی اساس است.  
لامار را عده ای از پز رشک های  
داخلی و خارجی تجزیه کرده و  
پس از اطمینان باین که آب پر تقال  
خالص و طبیعی است از برای  
بیماران مخصوصاً بچه ها توصیه میکنند

روزنامه فروش لازم است  
برای بخش و توزیع و فروش کتاب عالم یهود بین  
یهودیان ساکن پایتخت ۱۰ نفر مورع یهودی لازم است داوطلبین  
میتوانند به چاپخانه بوستانی واقع در چهار راه یوسف آباد  
مراجعه نمایند.

### همکیشان عزیز

اگر میخواهید قسمتهای این کتاب را مرتباً دریافت دارید  
تقاضای خود را باضافه وجه برای هر چند قسمت که میخواهید  
به نشانی: تهران خیابان بهلوی سه راه شاه بنگاه گیتی ویاتهران  
صندوق پستی شماره ۱۷۶ - بنگاه نشریات هم می ارسال دارید.

### تشکر و عذرخواهی

از احساسات پاک و مهمان نوازی ایسرائلیهای رضایی و  
اعضاء کانون بهجو بخصوص آقایان عزیز شعبانی ای شالم  
شعبانی - شعبان کلیم الیاس مظلومی - الهشاه مظلومی در موقع  
اقامت چند روزه این جانب در رضاییه بی اندازه سیاسگذارم  
و اگر در موقع حرکت موفق بدیدار یکایک نشدم بدین وسیله  
عذر خواهی مینمایم.

### مراکز فروش قسمتهای این کتاب

چاپخانه بوستانی یوسف آباد - بنگاه گیتی سه راه شاه  
داروخانه بین المللی و بنگاه سعادت خیابان سعروس - مغازه  
هیک خیابان کاخ - بنگاه هم می صندوق پستی شماره ۱۷۶ -  
فروش فروشی هافار خیابان منوچهری - مغازه گاردت پارتی  
چهار راه کنت - نوشت افزار فروشی بهار چهار راه رازی  
شهرستانها - دربابل - گلیابکان - اصفهان - کرمانشاه  
اهواز - سنج - بروجرد - شیراز - کروس - خین - خوانسار  
تویسرکان - نماینده موجود و در سایر شهر ها نماینده قبول  
میشود و با فرستادن وجه هر چند شماره که بخواهند با تخفیف  
صدی بیست ارسال میشود  
قسمتهای فروش نرفته پس از یک هفته بشرط تمیز و سالم  
بودن پس گرفته میشود. از خواندن این کتاب غفلت نفرمایید  
و رقبا و آشناانرا در خواندن این کتاب تشویق نماید.